

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال چهارم  
شماره ۴۴ - آبان ۱۳۸۲ - نوامبر ۲۰۰۳

## جایزه صلح نوبل و بهت

### جمهوری اسلامی

"این جایزه فقط متعلق به من نیست، متعلق به همه آنهایی است که برای دموکراسی و حقوق بشر و بویژه در ایران مبارزه می کنند." (از سخنان خانم شیرین عبادی در مصاحبه با مجله اشپگل آلمان شماره ۴۲ مورخ ۲۰۰۳/۱۰/۱۳).

### نگاهی به گذشته سیاسی این جایزه

آنچه مسلم است اهداء جایزه صلح نوبل یک اقدام صرفاً سیاسی است. اگر در مورد اهداء سایر جوایز نوبل در عرصه های علوم بتوان آنها را مَثرا از انگیزه های سیاسی دانست و شاید در مواردی نیز واقعاً چنین باشد ولی تصور ناشایسته ایست اگر معتقد باشیم که در این عرصه خاص همواره حق به حق دار می رسد. گذشته اهداء جایزه نوبل همواره افتخار آمیز نبوده است، ولی همواره تصمیم آن یک تصمیم سیاسی بوده است و در آینده نیز خواهد بود و در آن جای حرفی باقی نیست.

هنری کیزینگر وزیر اسبق امور خارجه آمریکا، یکی از بزرگترین طراحان جنایت در ویتنام و کامبوج، طراح پرتاب بمبهای شیمیائی بر سر مردم ویتنام و سوزاندن آنها با داروهای شیمیائی و ارتکاب خونسردانه و دموکرات منشانه به این جنایت بزرگ ضد بشری جنگی بود، مردیکه که طراح کودتای شیلی بود و آنرا رهبری نمود و تا روز آخر همدست پینوشه و قاتل آینده باقی ماند و حداقل در جنایت سی هزار نفره حکومت پینوشه شرکت داشت، مردی که شاه منفور ایران را در کنف حمایت خود گرفته بود و... چنین مردی یکی از دریافت کنندگان جایزه صلح نوبل است. در کنار این جنایتکار جنایتکار صهیونیست دیگری بنام مناحم بگین قرار داشت که بعنوان تروریست و جانی دهات فلسطینیها را قتل عام می کرد و هر جنبنده ای را در آنها بقتل می رسانید. وی زمانیکه به... ادامه در صفحه ۲

## آخرین وصیت یک دشمن سوگند خورده کمونیسم

موازات مبارزه علیه ارتجاع خارجی پیش ببرد. منظره ای را تصور بکنید که توده مردم در مجموع خود به سیاست روی می آورد و در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی استالینی به دوستی با همسایه شمالی ایران مبادرت می ورزید و از حمایت بیدریغ این جبهه جهانی انقلاب برخوردار می شد، این مناظر برای امپریالیستهای آمریکا و انگلیس قابل تحمل و خوشآیند نبود. زیرا سرنوشت ملت ایران باید در پای منافع آزمندانه و دراز مدت امپریالیستها قربانی می شد. امپریالیستها از ایران مستقل و دموکراتیک هراس داشتند زیرا دموکراسی هر چند نسبی را در خدمت قدرت گرفتن کمونیستها ارزیابی می کردند و استقلال ایران را در خدمت پاره کردن قیود اسارت دانسته و منافع اقتصادی خویش را در خطر می دیدند، این بود ادامه در صفحه ۴

## بی ضرر کردن دموکراتیک

در ممالک زیر سلطه نظیر ایران، ترکیه، اندونزی، آمریکای جنوبی و... که اراده قانون بر جامعه حاکم نیست کار سر به نیست کردن مخالفین راحت است. پرونده ای به درست و یا به غلط برای وی می سازند و به بهانه توطئه علیه امنیت کشور وی را سر به نیست می کنند. اگر کمونیست باشد که سازمانهای بورژوازی حقوقی جهان زیر سیلی از کنارش می گذرند و اگر بورژوا و مورد تأیید بورژوازی جهانی امپریالیستی باشد و در محاسبات آینده آنها دانسته و یا ندانسته تفتی بازی کند، آنگاه اعتراضکی بیان می شود.

در درون ممالک سرمایه داری امپریالیستی کار به این راحتی صورت نمی پذیرد زیرا افراد جامعه در مقابل قانون دارای حقوق مساوی اند و از امنیت حقوقی برخوردارند، آنها را.... ادامه در صفحه ۷

## کدام گزینه، گزینه نجات مرده؟

سرش از توی کتابهای یکنواخت و خسته کننده مذهبی بدر آمده به تقلید از رهبران انقلابی می گوید: "از من خواسته اند که برای شما پیامی تهیه کنم. ترجیح می دهم به جای پیامهای مرسوم که مبتنی بر پاره ای از تعارفات و تشریفات مرسوم است، بحثی را بگشایم. موضوع بحثم را به این اختصاص می دهم که بعد از اصلاحات چه باید کرد." آقای حجاریان پس از توصیف شرایط یاس و سرخوردگی پس از کودتای بیست هشت مرداد در بین کمونیستها و البته بدون ذکر نام آنها، پس از تکیه بر ادبیات یاس آور آن دوران و اشاره به آثار اخوان ثالث، به این می رسد که مقاومت محافظه کاران و شکست اصلاحات می تواند موجی از سرگشتگی و روی آوری به مفاسد اجتماعی ایجاد کند که به باندهای لمپنیزم منجر شود. وی تأیید می کند که چنین باندهائی بوجود آمده است. باندهائی که پاگیری آنها نه در حاکمیت کنونی بلکه در میان مردم عادی می بیند. وی می گوید که در عین حال... ادامه در صفحه ۶

گفته می شود که کودتای خائثانه ۲۸ مرداد را باید در متن جنگ سرد، در متن نزاع دو قطب بزرگ جهانی مورد ارزیابی قرار داد. این آخرین تیری است که از ترکش سلطنت طلبان و هواداران اسارت توسط امپریالیسم آمریکا رها می گردد. اگر این تئوری آقای هوشنگ وزیری را تا زمانیکه در قید حیات بود و سردبیری بزرگترین نشریه سانسورچی و سلطنت طلبان را بعهده داشت به زبان قابل فهم بشکافیم معنایش این است که همه سیاهکارها و جنایات امپریالیستها در ایران و نه تنها در ایران، در عرصه جهان قابل توجیه است زیرا در پرتو نزاع شرق و غرب دیگر نمی توان بر نقض حقوق بشر و جنایات بیشمار امپریالیسم آمریکا خرده گرفت. زیرا با توسل به این تئوری می توان هر جنایت خوفناکی را که تاریخ نظیر آنها تا با امروز بخاطر نمی آورد با خونسردی، رضایت خاطر و لبخند پیروزمندانه، همراه با دستکشهای سفید و یقه های آهار زده شق و رق پذیرفت و توجیه کرد.

منظره ای را تصور کنید که دولت دکتر مصدق قادر می شد دست امپریالیسم آمریکا را همراه با دست امپریالیسم انگلستان از ایران کوتاه کند و از ایران کشوری مستقل از نظر سیاسی و در آن زمان حتی از نظر اقتصادی مستقل بنا نهاد، منظره ای را تصور کنید که بعلت وجود آزادی احزاب و احترام به قانون اساسی و حتی آزادیهای نسبی برای حزب غیر قانونی توده ایران که در آن زمان حزب طبقه کارگر ایران بود با نفوذ معنوی خویش و حمایت عظیم طبقه کارگر و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی قادر می شد از نفوذ روحانیت، فئودالها و سرمایه داران بکاهد و آنها را به تنگنا سوق بدهد، مبارزه علیه ارتجاع داخلی را به

اخیراً آقای سعید حجاریان اندیشمند و مغز متفکر اصلاح طلبان به سخن آمده است و پس از شکست مفتضحانه و قابل پیش بینی اصلاح طلبان برای تسکین فعالین سرخورده جبهه متلاشی خویش از سه گزینه سخن می راند که باید مشغولیات جدیدی برای هواداران اصلاح طلبان باشد. وی می ترسد که جبهه متلاشی اصلاح طلبان و بویژه جوانان پراکنده شود و کوچکترین عامل نظارتی بر آن حاکم نباشد. آقای حجاریان که بانی نظام اطلاعاتی جمهوری اسلامی در ایران است و سالیهای بحرانی رژیم جمهوری اسلامی را پس از انقلاب با استادی و مهارت تحت نظارت داشته و با موفقیت پشت سر نهاده است، برای نجات جمهوری اسلامی نظریه اصلاحات را طرح نمود که در اثر مقاومت جناح موسوم به محافظه کاران کنونی که نام فامیلشان در گذشته انحصار طلبان بود با شکست قطعی روبرو شد. آقای حجاریان که در این مدت مطالعات بیشتری کرده و با ادبیات انقلابی آشنا شده و

## سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

جایزه صلح نوبل...

نخست وزیر اسرائیل رسید دست از سیاست جنایتکارانه و صهیونیستی خود باز نداشت (با عرض معذرت از حزب کمونیست ضد کارگری و ضد ایرانی مقیم لندن و لوس آنجلس - توفان)، چنین هیولائی نیز از جانب کمیسیون جایزه صلح نوبل بدریافت این جایزه نایل آمد. این دو جایزه دسیسه امپریالیستها برای آرایش دو چهره منفور تاریخ معاصر بشریت است. امروز حتی جمعیت‌هایی بوجود آمده که خواهان محاکمه هنری کیزینگر بعنوان جنایتکار جنگی در دادگاه کیفری لاهه و یا توسط دستگاه قضائی بلژیک هستند. این است که نیروهای آگاه سیاسی باید با هشاری به اهداء این جوایز برخورد کنند و هر موردی را بطور جداگانه ارزیابی نمایند. اینکه امروز خانم شیرین عبادی شایسته دریافت این جایزه بوده است هرگز از ماهیت سیاسی اهداء این جایزه نمی‌کاهد.

### انگیزه سیاسی اهداء جایزه صلح نوبل امسال

اروپا و آمریکا در چگونگی برخورد به ممالکی که آمریکا آن‌ها را محور شر بیان کرده است تفاوت نظر دارند، اروپا و آمریکا بر سر چگونگی مبارزه با تروریسم اختلاف نظر دارند، اروپا و آمریکا حتی بر سر مبارزه با مذهب اسلام بنیادگرا نیز دید واحدی ندارند. یکی از جنگ تمدنها سخن می‌راند و دیگری از تفاهم بین آنها و تحمل یکدیگر.

اوج این عدم تفاهم بین امپریالیسم آمریکا و اروپا را می‌توان در تجاوز امپریالیسم آمریکا به عراق مشاهده کرد.

امپریالیسم آمریکا که قصد کنترل منطقه و غارت کشور عراق را داشت مبارزه با تروریسم، تحقق حقوق بشر در عراق، تزریق دموکراسی و آزادی را به مردم عراق و ساختن "یک دنیای بهتر" را به آنها وعده می‌داد، نه تنها کوچکترین قدمی در این عرصه‌ها برنداشت و نمی‌توانست هم بردارد، بلکه بعلمت دروغها و دغلکاریهایش شدت در عرصه جهان افشاء شد. این امپریالیسم چون ببر کاغذی مانند خر در گل گیر کرده است و نه تنها از دموکراسی و آزادی در عراق خبری نیست سهل است تروریسم، بنیادگرایی مذهبی بیش از گذشته در این کشور پا گرفته است. امپریالیسم آمریکا دقیقاً به آن چیزی رسید که عکس آن را ادعا می‌کرد. اروپا با این سیاست قلچماقی و شعبان بی‌مخی و هل من مبارزه طلبی مخالف بود و نتایج آنرا تا حدودی بدرستی از قبل پیشگوئی می‌کرد.

وقتی نام ایران و سوریه و کره شمالی و نظایر آنها مجدداً بر سر زبان بوش جاری شد که گویا از جانب خدا مامور است این ممالک را بر سر عقل آورد و صلح و آزادی و دموکراسی و دنیای باز، حقوق بشر و... به آنها تحمیل کند و با زور آنها را به بهشت "یک دنیای

بهرتر" بفرستد، مجدداً اعتراض اروپائی‌ها بلند شد و این راه و روش امپریالیسم آمریکا را مورد تأیید قرار ندادند. آنها بر روی اصلاح طلبان و تحولات در درون ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند زیرا از درجه نفرت مردم نسبت به جمهوری اسلامی و اینکه این جمهوری منفور تا به چه حد فاقد پایگاه اجتماعی است اطلاع دارند. سیاست امپریالیستهاى اروپائی سیاست فشار به جمهوری اسلامی و در عین حال گفتگو با آنهاست.

اگر امروز باز "دیوانه" افسارگسیخته‌ای بنام جرج بوش در شیپور جنگ می‌دمد و با موشکهایش در مرزهای غربی ایران، میهن ما را تهدید می‌کند، اگر با همدستی صهیونیستها در صدد است به جنایات تازه‌ای در منطقه دست زند، اروپائیها می‌خواهند نشان دهند که با گردن کلفتی نمی‌شود کار کرد، باید از راه پیشنهادی آنها وارد شد، باید با پنبه سر برید. رفرم را تقویت کرد، از انقلاب جلو گرفت و تحولات را با نظارت و حساب شده در ایران پیش برد تا منجر به انقلاب نشود. البته اشتباه نشود، نه اینکه امپریالیستهاى اروپائی اساساً با زور مخالف باشند، هرگز! آنها با زور آمریکا مخالفند زیرا خودشان در حال حاضر زورشان نمی‌رسد دنیا را با گردن کلفتی بچاپند.

اهداء جایزه نوبل به خانم شیرین عبادی را باید از این زاویه و انگیزه سیاسی نگاه کرد.

### نتایج عینی این اقدام

"هر کس که در ایران برای حقوق بشر مبارزه می‌کند آموخته است که چگونه با ترس سر کند" (به نقل از همان مصاحبه - توفان).

مسلماً صرفنظر از اینکه دعوی امپریالیستها چه باشد، اهداء جایزه صلح نوبل به خانم شیرین عبادی که روحش از این تضادهای پشت پرده بیخبر است و مبارزه مستقل خود را می‌کند، امری است که ما ایرانیها باید از انجام آن مسرور باشیم.

اگر بتوان در میان دریافت کنندگان جایزه صلح نوبل نامزد هائی را یافت که واقعاً شایسته دریافت این جایزه باشند یکی از آنها حتماً خانم شیرین عبادی است و لذا نمی‌توان دریافت این جایزه را به شخص وی تبریک گفت.

این جایزه همانگونه که خانم عبادی بدرستی بیان کرد جایزه‌ای به همه مبارزان راه تحقق آزادی و دموکراسی و حقوق بشر در ایران است. این جایزه به خلقی تعلق دارد که در مقابل ارتجاع سیاه سر خم نکرد و ۲۵ سال پس از انقلاب شکوهمند بهمین هنوز نیز برای ادامه و تعمیق این انقلاب و تکامل آن مبارزه می‌کند. خلقی که یکی از منفورترین رژیمهای تاریخ یعنی رژیم سلطنتی محمد رضا شاه را بگور تاریخ سپرد و می‌رود تا رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی را نیز به زیاله تاریخ بیافکند مسلماً شایسته آن است که در شرایط انسانی

زندگی کند و جوایز بی شمار دریافت نماید. برای ما تفسیر این امر آن است که دنیا مجبور است مبارزات مردم ایران را برسمیت بشناسد. دریافت این جایزه روز بزرگی برای زنان ایران است که از همان روزهای نخست به مبارزه با حکومت ارتجاعی اسلامی اقدام کردند. این جایزه باعث سربلندی کشور ماست و هر ایرانی باید نسبت به آن احساس غرور کند و این احساس را به سلاحی برای مبارزه علیه امپریالیسم و رژیمهای ارتجاعی سلطنتی و جمهوری اسلامی بدل نماید.

اهداء این جایزه یعنی اینکه امکان تغییرات از درون ایران ممکن است و دست رد روشنی بر سینه منفور دم و دستگاههای "سیا" آفریده سلطنت طلبان در خارج از کشور است که به "رهائی" از بیرون دل بسته‌اند. رژیم جمهوری اسلامی، صهیونیستهاى اسرائیل، امپریالیست آمریکا، دم و دستگاههای سلطنت طلبان ایرانی و "حزب کمونیست کاگری ایران" بعنوان متحد این مرتجعین در نهاد خود از این حادثه غمگین‌اند اگرچه آنرا بروی خود نمی‌آورند، چون با برنامه‌های جنگی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل نمی‌خوانند.

### برآمد خانم شیرین عبادی یک نمایش بزرگ سیاسی

"جایزه صلح نوبل به من نیرو می‌دهد، مصممانه مبارزه‌ام را ادامه دهم". (همانجا)

خانم شیرین عبادی قاضی معزول زمان جمهوری اسلامی است و این چه ننگ بزرگی برای این رژیم است که مردم سراسر جهان فهمیدند که رژیم جمهوری اسلامی زن را فاقد صلاحیت قضائی می‌داند.

مردم دنیا شیدند که خروج خانم شیرین عبادی برای دریافت جایزه نوبل به اسکاندیناوی باید با اجازه شوهر ایشان صورت پذیرد وگرنه ایشان حق خروج از کشور را برای دریافت جایزه ندارند و چه خوب می‌شد اگر همسر ایشان این حق اسلامی را در این مورد خاص به ولی فقیه تفویض می‌کرد تا تنها دستی را که دارد رو کند.

مردم دنیا فهمیدند که در این رژیم ارزش زن نصف مرد است و بگذریم از اینکه این رژیم اساساً برای انسانها ارزشی قابل نیست.

مردم دنیا فهمیدند که در ایران مبارزه وجود دارد و زنان ایرانی یکی از ارکانهای مهم این مبارزه هستند.

خانم شیرین عبادی با جسارت غیر قابل وصفی با آرایش کامل یک انسان زیبارو به جلوی صحنه آمد، در مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی شرکت کرد، روسری این علامت ننگ جمهوری اسلامی را بدور انداخت و آرزوی میلیونها... ادامه در صفحه ۳

## به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

با نیت خوبی باشد. اغلب نتایج عکس می‌گیرد.

**اشپیگل: آیا سرانجام دخالت در عراق بی فایده است؟**

**عبادی: خوب به وضعیت عراق و افغانستان نگاه کنید. آیا حقوق بشر در آنجاها مورد احترامند؟**

**بهیچوجه! حضور آمریکا بالای جان است. تا زمانیکه نیازهای ابتدائی مردم برآورده نشود، بنای دموکراسی غیر ممکن است. هر خلقی باید محق باشد که خود خویش را آزاد سازد و راه خود را برگزیند...**

و سرانجام در مورد ژان پال دوم اظهار نظر کرده می‌گوید:

**"پاپ ژان پال دوم همواره مورد احترام من بود. من برایش بسیار ارزش قائلم که به صراحت علیه جنگ آمریکا علیه عراق اظهار نظر کرد".** (نقل از همان مصاحبه - توفان).

خانم شیرین عبادی که در مرکز توجه رسانه‌های گروهی قرار گرفته بود از این موقعیت استثنائی برای افشاء رژیم جمهوری اسلامی، امپریالیسم غارتگر آمریکا، صهیونیستهای اسرائیل به زبان مجاز و دیپلماتیک بهره گرفت. وی بدرستی تجاوز امپریالیسم آمریکا را به کشور همجوار ما عراق و افغانستان محکوم کرد و داغ دل سلطنت طلبان نوکر بیگانه را که برای تجاوز جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا به ایران روز شماری می‌کنند تازه کرد. اتخاذ موضع صحیح خانم عبادی در مورد محکومیت تجاوز آمریکا که کار را در افغانستان و عراق به فاجعه کشانده است تودهنی محکمی به سلطنت طلبان، رژیم منفور پهلوی و متحدین صورتی رنگ "کمونیست" آنها یعنی "حزب کمونیست کارگری ایران" (بخوانید حزب ضد کمونیستی و ضد کارگری و ضد ایرانی - توفان) بود. وی تاکید کرد که باید به نیروی مردم ایران اعتقاد داشت، باید بر این نیرو بنیان نهاد و به آن نیرو اعتماد کرد. حقوق بشر را مبارزه مردم ایران تامین می‌کند و این نهاد از درون جامعه ایران می‌روید و نه اشغال ایران توسط یک نیروی استعمارگر و جنایت پیشه. که علفهای هرز را بنام حقوق بشر در ایران بکارد.

خانم عبادی به آدرس صهیونیستهای اسرائیلی اخطار کرد که قلدری و تجاوز آنها را نسبت به مردم فلسطین نمی‌پذیرد و اشغال سرزمین فلسطین توسط آنها محکوم است. وی مبارزه مردم ایران را برجسته کرد و از رژیم جمهوری اسلامی درخواست ... ادامه در صفحه ۴

مبارزه مردم بکارگیرد، سانسور را مسبب خلاقیت قلمداد کرد و بیمناک از ترور جمهوری اسلامی آهسته آمد تا گریه شاخش نزند. برخی هوچیهای هوادار خاتمی در توجیه این اقدام وی به منتقدین حمله کردند که بیرون از گود نشسته‌اند و می‌گویند لنگش کن. این را در زمانی می‌گفتند که خون هزاران روشنفکر ایرانی در داخل کشور بر سنگفرشهای خیابانها روان بود و بر این تفکر ارتجاعی نیشخند تمسخر بر لب داشتند. خانم شیرین عبادی باین عروسکهای سیاسی نیز درس آموزنده‌ای داد که می‌توان در داخل بود، گردن بزیر ساطور رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی داشت ولی زبان خویش را در اختیار مرتجعین قرار نداد. کاری را که هم کیارستمی می‌کند و هم دولت آبادی.

وی نشان داد که از وجهه جهانی خویش برای افشای جمهوری اسلامی در خدمت منافع مردم ایران و نه منافع حقیر فردی خویش استفاده می‌جوید و ارزش این اقدام وی مسلماً در نزد مردم ایران بیش از ۱/۱ میلیون یورویی است که نصیب وی شده است.

بهمین جهت برآمد خانم شیرین عبادی و نقش افشاءگرانه ایشان باید نمونه‌ای برای آموزش نسل جوان باشد. اقدام وی در عین حال یک تودهنی محکم به کسانی است در آن زمان می‌خواستند هنر را از سیاست جدا کنند.

وقتی از وی پرسیدند که نظرش در باره مبارزه مردم فلسطین چیست با جسارت اظهار داشت:

**"در فلسطین یک جنگ نابرابر در جریان است. من قهر ارتش اسرائیل را محکوم می‌کنم".**

آیا این اظهار نظر تحسین برانگیز نیست آنهم در مقابل صهیونیسم جنایتکار بین‌المللی، در مقابل امپریالیسم متجاوز و در مقابل نوکران ایرانی آنها نظیر سلطنت طلبان، کیهان لندنی سلطنت طلب و متحد صورتی رنگ آنها "حزب کمونیست کارگری" که نقش چاشنی اپوزیسیون را بازی می‌کند از اسرائیل پول می‌گیرند و به خلق قهرمان فلسطین توهین می‌کنند.

**یک مصاحبه مطبوعاتی جسورانه اشپیگل: آیا حقی بنام حق دخالت به خاطر حقوق بشر و دموکراسی وجود دارد، حقی که اکنون آمریکائیا در عراق مدعی آن هستند؟**

**عبادی: هرگز، مبارزه باید از درون هر کشوری و از درون هر اجتماعی ناشی شود. هرگونه دخالت خارجی زور آزمائی برای آزادی را دشوارتر می‌سازد. هیچ کشوری حق ندارد اراده خود را به کشور دیگر تحمیل کند، حتی اگر**

جایزه صلح نوبل ...

زن و دختر ایرانی را به نمایش گذارد. این اقدام وی اعلان جنگی جسورانه، و قابل احترام علیه رژیم جمهوری اسلامی است و از تحمیل پوشاک رژیم جمهوری اسلامی پرده برداشت.

این برآمد تحسین برانگیز خانم عبادی خجری است که بر قلب ولی فقیه فرو می‌رود و در می‌آید و در آینده باز هم عمیقتر فرو خواهد رفت و درخواهد آمد.

دریافت این جایزه زمینه‌های جدید مبارزه را در ایران فراهم می‌کند که نتایج آن از هم اکنون روشن است. جمهوری اسلامی با یک پای دیگر بدم گور نزدیکتر شده است.

اکنون زنان ایران و همه ایرانیان آزادیخواه و دموکرات و طالب تحقق حقوق بشر برای مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی ترغیب می‌شوند، اکنون زمینه بسیار مناسبتری برای رساندن مطالبات مردم ایران به گوش افکار عمومی جهان است.

رژیم در حال عقب نشینی و از این ضربه در حال سرگیجه است و خفقان گرفته است. این سرگیجه را باید با زدن ضربات کاری تر به انهدام مغزی وی بدل کرد.

در چنین شرایطی طرح شعارهای درست که به بسیج مردم و عقب نشینی این رژیم بدل شود، به بسیجی که بپای سرنگونی این رژیم برود باید مورد توجه قرارگیرد. باید توجه داشت که از طرح خواسته‌هاییکه می‌توانند به تثبیت موقتی جمهوری اسلامی بیانجامند خودداری کرد. شعارهایی مناسب‌اند که رژیم جمهوری اسلامی را در تنگنای بیشتری قرار دهند و به کشیده شدن مردم به مبارزه برای کسب امتیازات بیشتر منجر شوند. از این طریق است که راه سرنگونی این رژیم وحشت هموار می‌گردد. مسلماً طرح درخواست دستگیری قاضی مرتضوی و محاکمه علنی وی و یا لغو حکم اعدام افسانه نوروزی و دستگیری آن قاضی جنایتکاری که چنین حکم ننگینی صادر کرده است، رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، رسیدگی به فرمان قتل زهرا کاظمی در زندان اوین، گوش بسیار شنوائی در ایران و جهان دارد و رژیم جمهوری اسلامی را که سرنوشت خود را با سرنوشت این ارادل و اوپاش پیوند زده است به عزت مرگ می‌کشاند.

**دو چهره و دو برخورد**

حتماً دریافت نخستین جایزه جشنواره سینمائی کان را بخاطر می‌آورید. در این جشنواره آقای کیارستمی کارگردان ایرانی موفق شد جایزه نخل طلا را نصیب خود کند.

این جایزه جهانی نخستین جایزه جهانی بود که در عرصه هنری بیک ایرانی تقدیم می‌شد. آقای کیارستمی که آن زمان از حمایت افکار عمومی جهان برخوردار بود متأسفانه بجای اینکه این نیروی اعتماد مردم را در خدمت تحولی در ایران بخاطر حمایت از

**مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست**

جایزه صلح نوبل...

کرد که کلیه زندانیان سیاسی را آزاد کند و حتی به رفراوند تن دهد

خانم عبادی در عین حال تحقق حقوق بشر را مغایر با تفسیر معینی از اسلام ندانست ولی همزمان با آن رژیم جمهوری اسلامی را به نقض حقوق بشر منتهم کرد و ضمنی گفت که گناه چهره زشتی که از اسلام در دنیا ترسیم شده است بگردن دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی است. وی دشمنی با مسلمانان را بصرف اعتقاد آنها به مذهب اسلام محکوم کرد. البته حزب ما با این نظریه تا آنجا که مذاهب را هوادار حقوق بشر جلوه می دهد طبیعتاً نمی تواند موافق باشد زیرا نفس مذهب برای انسانها شخصیتی قابل نیست، آنها را صغار به حساب می آورد و این فقط به مذهب اسلام مربوط و محدود نیست. لیکن بیان این مطلب حداقل دو نتیجه در بر داشت. نخست اینکه در ممالک اسلامی موجی از همسنگی با گفتار ایشان بعنوان تنها زن مسلمانی که جایزه نوبل را اساساً در تاریخ این جایزه نصیب خود کرده است، بوجود می آورد و این پشتیبانی جهانی برای تداوم کار مبارزه در ایران مهم است و دیگر اینکه این سخنان در مضمون خود نظر بر این داشت که مذهب امر خصوصی است و باید بعنوان یک امر وجدانی از حکومت جدا شود.

کمونیستها نیز همواره مبارزه با مذهب را از دیدگاه مبارزه طبقاتی مطرح کرده و نه فقط یک مبارزه صرفاً ضد مذهبی. کمونیستها جدائی دین از دولت را که یک خواست مترقی و دموکراتیک است گام نخست در راه پیروزی بر نادانی تاریخی ارزیابی می کنند. این موضع گیری را با موضعگیری رهبر گمراه و بی همتای حزب ورشکسته کمونیست کارگری که اکنون پیروانش در عراق با آمریکائیا و اسرائیلیها همکاری می کنند در نظر بگیرید که برای مبارزه امپریالیسم آمریکا با به اصطلاح "اسلام سیاسی" بشکن می زد و برای آنها خوشرفی می نمود. مبارزه ای که سرانجامش سر از موی اسرائیل در آورد.

خانم عبادی می خواهد قهر ضد انقلابی حاکمیت را با صلحجویی و دوری از توسل به قهر پاسخ گوید. وی از انقلاب گریزان است و تصور می کند که تحولات بنیادی بدون توسل به قهر مقدور است. تجربه تاریخ عکس آنرا ثابت کرده است. کمونیستها تمام تلاششان در این جهت است که طبقه حاکمه به میل خودش حکومت را بدون توسل به قهر در اختیار اکثریت زحمتکش شهر و ده بگذارد، ولی آنها همواره پاسخ عادلانه کمونیستها را با گلوله داده اند. این است که آموزش مردم را بر اساس اصل عدم توسل به قهر سازمان دادن عاقبت خوشی نخواهد داشت و مغایر تمام تجربه تاریخ است. برای نابودی جنگ، برای نابودی زورگوئی و قهر باید به قهر متوسل شد، راه

دیگری وجود ندارد. خانم عبادی هنوز دل به اصلاحات تدریجی دارد و نتوانسته است این واقعیت را بپذیرد که هر اصلاحی بدون فشار و بدون بیشترین فشار که آمادگی قربانی دادن و توسل به قهر را داشته باشد غیر ممکن است. حتی اگر "اصلاحات" ایشان نیز پیروز شود ناشی از وحشت حاکمیت ایران از خشم قهرآمیز توده های میلیونی مردم است که در تجربه عملی خویش راه اصلاحات را باطل می دانند و خواهان فداکاری بیشترند.

این ضعف در گفتار وی به چشم می خورد. وی در عین حال مردم را به سراب رفراوند که دورنمای آن روشن نیست و در زیر سلطه همین نیروهای مسلط حاکمیت برگذار می شود و آنها در شرایط غیر قانونی بودن احزاب و وجود زندانی سیاسی و ... دعوت می کند. این اندیشه ها مسلماً نکات ناروشتی در افکار ایشان است.

با وجود این حزب ما از مبارزه جسورانه وی بویژه اکنون که ضربه مهلکی به رژیم جمهوری اسلامی خورده است و دچار سرگیجه گردیده است حمایت می کند و ایقان دارد که روح برآمد مترقی و جسورانه وی در خارج می تواند منشاء تحولات مهمی در ایران قرار گیرد. باید دید که از این دستاورد با چه مهارت و کاردانی استفاده می شود. تا چه حد این نیروئی که آزاد شده در جهت بسج توده های مردم، کسب آزادی بیشتر در تحمیل به این رژیم، آزادی زندانیان سیاسی، لغو احکام صادره غیر قانونی در مورد گنجی، آغا جاری، عبدی... محاکمه قاتلین قتلهای زنجیره ای، محاکمه قاضی مرتضوی، و... پیش می رود. خانم شیرین عبادی می تواند در این عرصه نقش مهمی ایفاء نماید و این نقش در شرایط کنونی کشور ما مسلماً مثبت است.

\*\*\*

آخرین وصیت...

که بهر وسیله ای متوسل شدند تا حکومت دکتر محمد مصدق را که وی را به ساده لوحی منتسب می کردند با دسیسه، با ایجاد فضای ضد کمونیستی و استفاده از ضعفهای وی، با ارباب و فشار و با توسل به لومپن پرولتاریا و ارتش مزدور سرنگون کنند.

این اقدام از نقطه نظر ضد کمونیستها و عمال امپریالیسم در ایران همانگونه که آقای هوشنگ وزیری یکی از مریدان ترویج مکتب تروتسکیسم با صمیمیت بدان اشاره کرده است در مجموع از نظر حامیان امپریالیسم دارای جنبه مثبت است. زیرا دکتر مصدق علیرغم اینکه یک رجل ملی می باشد و بعلت تحصیلات حقوقی خویش در سوئیس با ایده مدنیت غربی به ایران آمده و خواهان پیاده کردن شرایط ممالک صنعتی و پیشرفته بورژوائی اروپا در ایران می بود در نهایت نقش کاتالیزاتور را برای کمونیسم ایفاء می کرد. مصدق نه تنها کمونیست نبود که سهل است مخالف

شدید کمونیستها بود ولی از نظر سیاسی شخص سر دبیر سابق کیهان سلطنت طلب مصدق همان نقشی را که دکتر پیش در چک کسلاواکی ایفاء کرد و برفع قدرت گرفتن کمونیستها تمام شد بازی می کند. ایفاء این نقش تا به آخر سرنوشت ایران را طور دیگری رقم می زد که به شکست نظام سرمایه داری در یکی از مراکز استراتژیک و مهم جغرافیای سیاسی جهان منجر می شد که ابعاد تاثیرات آن بر دنیای اسارت و برده داری قابل پیش بینی نبود. ایران گرگهگاه این تضاد در آن زمان بود و از دست رفتن ایران ضربه بزرگی به جهان امپریالیسم و سرمایه داری وارد می ساخت. از نقطه نظر کل، قربانی کردن جزئیاتی مانند استقلال و دموکراسی در ایران قابل فهم و منطقاً قابل حمایت است. این آخرین وصیت آقای هوشنگ وزیری است. وی ایران اسیر، فقیر، درمانده با غروری جریحه دار شده را به ایرانی آزاد و مستقل و سربلند ترجیح می دهد. بدبخت و حقیرباش ولی کمونیست نباش. این است منطق این وصیتنامه.

وی تنها ایرادی که به عمال امپریالیسم و ارتجاع داخلی ایران و حامیان خارجی آن می گیرد این است که چرا مصدقی را که بهر صورت حامی نظام سرمایه داری بود و در مقابل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مقاومت کرده و حزب توده ایران را سرکوب می کرد به آن وضع تفر آور به محاکمه کشیدند و بصورت مسخره ای محکوم کردند. دچار اشتباه نشوید، این انتقاد وصیتنامه هوشنگ وزیری در دفاع از حقوق دکتر مصدق نیست در انتقاد به شیوه برخورد حاکمیت جدید است که با این خطای جبران ناپذیر خویش میدان را برای تبلیغات کمونیستها و تقویت معنوی آنها حتی تا با امروز باز گذاشت که کار قدرت گرفتن مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران را حتی تا با امروز نیز با مشکل روبرو کرده است. این وصیتنامه آینده نگری یک دشمن دانا را می رساند. آنتی کمونیسم از قلم وی همواره می تراوید و در آخرین لحظات حیات نیز حاضر نشد به منافع میهنش بیاندیشد. وی ترجیح می داد منافع نظام اسارت آور و ننگین سرمایه داری امپریالیستی را در کف حمایت خویش بگیرد. اینکه هزاران کمونیست و جبهه ملی را کشتند چه باک، اینکه مردم میهن ما را وادار کردند که خفت قرارداد کنسرسیوم را تحمل کنند چه باک، اینکه نفت ایران را به غارت بردند و به امپریالیست انگلستان میلیونها دلار خسارت دادند چه باک، اینکه در احزاب مستقل در ایران بسته شد، روزنامه ها برچیده شدند و روزی نامه ها جای آنها را گرفتند، اینکه سازمانهای کارگری و سندیکاها و اتحادیه ها برچیده شدند، اینکه دموکراسی در ایران سالهای مدید از جامعه رخت بر بست و فقط وزیریها و همایونها و ثابتها و مسعودیها، شریعتیها، بازرگانها و... ادامه در صفحه ۵

**زندانی سیاسی آزاد باید گردد!**

آخرین وصیت...

حق قلم داشتند چه باک که سرمایه داری نجات پیدا کرد و خطر کمونیسم در ایران "محو" شد. آقای وزیری این امر را حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران جا می‌زند و آنرا از زبان مصدق چنین بیان می‌کند: "مصدق.. می‌دید مساله تمامیت ارضی و استقلال ایران در میان است. او نخواست راه را برای قدرتیابی حزب تابع شوروی هموارگرداند..."

مصدق مسلماً دوست زحمتکشان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی لنینی-استالینی نبود. وی مسلماً از قدرت گرفتن کمونیستها باک داشت و این دقیقاً همان ویژه گی دوگانه نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی است. ولی وی هرگز بر این نظر نبود که کودتای خائنه ۲۸ مرداد برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران انجام می‌گیرد. مصدق هرگز باین جعل سر دبیر سابق کیهان سلطنت طلب لندنی باین دلیل ساده اعتقادی نداشت که مفهوم این دروغپردازی نفی نفس مبارزه استقلال طلبانه وی بر علیه استعمار انگلستان بود. باین مفهوم بود که مصدق بین کمونیسم و استعمار ترجیح می‌داد گماشته امپریالیستها باشد.

این تئوری فقط در خدمت تائید کودتای خائنه ۲۸ مرداد و به اسارت گرفتن خلقهای ایران نیست، این تئوری در خدمت نجات چهره منفور ارتجاع و امپریالیسم در سراسر جهان است. وصیتی ضد بشری و تفرانگیز است.

امروز دیگر کسی را پیدا نمی‌کنید که از کشتار دستجمعی مردم در شبلی و آرژانتین اظهار انزجار نکند، امروز شما کسی را پیدا نمی‌کنید که بر ۶۰ هزار مفقود شدگان، تا به مرگ شکنجه دیدگان، زنده بگورشدگان تنها در دو کشور آمریکای جنوبی اشک همبستگی نریخته باشد. امروز حتی امپریالیستها نیز به نقش جنایتکارانه خویش در شبلی و آرژانتین اشاره می‌کنند تا ماهیت کثیف خویش را "دموکرات مآبانه" بپوشانند. هنری کیزینگر طراح این کودتاها جایزه صلح نوبل گرفته و راست راست راه می‌رود و هیچ "قانونی" جرات تعقیب قضائی وی را ندارد. ژنرال پینوشه را به ظاهر برای تسکین افکار عمومی مورد تعقیب حقوقی قرار داده‌اند با این نیت که با به درازا کشاندن کارش در عین خوبی و خوشی جان بدهد و با عزت و احترام دفن گردد تا نقطه پایانی بر این جنایات علیه بشریت گذاشته شود. کسی در اسپانیای پادشاهی و دموکرات جرات ندارد گورستانهای جمعی چند ده هزار نفری جمهورخواهان را که قتل عام شدند بگشاید و جنایات سلطنت و فالتزیستها و امپریالیستها را بر ملا کند. در شبلی و آرژانتین، پرو، کلمبیا، گواتمالا، نیکاراگوئه، السالوادور، پاناما و... کسی از گورستانهای دستجمعی سخن نمی‌راند و نمایشگاههای مجسمه‌های سفارشی بر پا نمی‌کند، آخر جنایات اندیشمندان "جامعه باز"

جنایت نیست مبارزه با "دشمنان جامعه باز" است. وقتی از این جنایتکار تاریخ(با عرض معذرت از وارثان سیاسی آقای هوشنگ وزیری) پرسیدند که بچه مناسبت سی هزار شهروند شیلیایی را سر به نیست کرده است با خونسردی گفت آنها شهروند شیلی نبودند، ستون پنجم کمونیسم بین الملل، جاسوس بودند. این سخنان وی را با متن روشن وصیتنامه آقای هوشنگ وزیری مقایسه کنید تا به کنه فاجعه پی ببرید. وقتی از پینوشه پرسیدند که چرا برای پوشاندن تعداد زنده بگورشدگان آنها را دوتا دوتا و یا سه تا سه تا در یک تابوت جای می‌دادید با بیانی که رعشه آور بود اظهار کرد که ما می‌خواستیم اقتصادی رفتار کنیم. آنوقت این حیوانها، این سگهای هار پاسبان نظام سرمایه داری مانند ژنرال فرانکو، سالازار، سرلشگر زاهدی، ژنرال پینوشه، ویدلا، ژنرال سوارتو باید بجای مصدقها، فاطمی‌ها و آندوها بنشینند تا نظام در مجموع نجات پیدا کنند. ما هرگز به این دید طبقاتی و وفاجویانه به تروتسکیسم آقای هوشنگ وزیری و وارثان سیاسی وی ایرادی نداریم زیرا آنها از دید منافع طبقاتی خود جز این نمی‌توانند بیاندیشند و نخواهند نیز اندیشید، کار ما این است که آنچه را که آنها می‌اندیشند ولی از ترس مردم بر زبان نمی‌آورند بر ملا کنیم تا مردم بدانند با چه هیولاهای کراواتی و "بشردوستی" روبرو هستند که حاضرند از روی قبور ملت‌های جهان با خونسردی عبور کنند تا اساس نظام سرمایه داری امپریالیستی که گویا دموکراتیک، مدرن، لائیک و نظام شایسته تقلید است پا بر جا بماند. بر گور میلیونها کمونیست اندونزی که با دست حزب اللهی‌های دست پرورده آمریکا به رهبری ژنرال سوارتو سر بریده شدند این حامیان امپریالیسم قطره اشکی هم نمی‌افشانند چرا؟ زیرا که کشتن کمونیستها، غارت ممالک، به اسارت آوردن خلقها، پرتاب بمبهای میکروبی در کره شمالی در جنگ کره توسط آمریکا، بمبهای شیمیائی در ویتنام و کامبوج، گلوله‌های رادیو آکتیو رقیق شده در یوگسلاوی و عراق، استفاده از گازهای شیمیائی در جنگ خلیج علیه سربازان ارتش عراق همه و همه در خدمت "دنیای آزاد" و بر علیه دشمنان جامعه باز می‌باشد. این جنایات بر متن نزاع شرق و غرب، بر متن جنگ سرد صورت می‌گیرد. و لذا قابل توجیه و توضیح است. عرق سرد است که باین تئوری مخوف بر بدن می‌نشیند.

هوشنگ وزیری بعنوان یک دشمن دانا در کیهان سلطنت طلب لندنی مورخ ۳۰ مرداد و ۵ شهریور ۸۲ به صراحت می‌نویسد: "به عقیده من مساله‌ای که جامعه ایران در آن روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای خود مطرح می‌کرد، انتخاب میان پادشاهی پهلوی و "جمهوری دموکراتیک ایران" بود که ایران را به صورت زائده دیگری از امپراتوری بزرگ شوروی در

می‌آورد.

آمریکا و همیمانان آن در "نانو" قصد نداشتند در برابر تلاش نظامی شوروی برای تسخیر شمال ایران دست به لشگرکشی نظامی بزنند خط دفاعی آنها کوههای زاگرس بود تا شوروی نتواند به میدانهای نفتی ایران در جنوب دسترسی پیدا کند. و یا در جای دیگر می‌نویسد من بر خلاف برخی: "در عوض عقیده دارم که میان فروافکنندگان مجسمه‌های رضا شاه و محمد رضا شاه و بالا رفتن مجسمه‌های لنین و استالین رابطه‌ای محتمل تر وجود داشت."

و باین جهت در متن شرایط آن روز ایران باید به قرارداد ننگین کنسرسیوم تن داده می‌شد و ایران بعنوان مهره‌ای مهم در قید اسارت اقتصادی، نظامی، فرهنگی و سیاسی امپریالیستها و بویژه امپریالیسم آمریکا باقی می‌ماند.

با این تئوری ما ایرانیها مجبور بودیم میان اسارت شورویها و اسارت آمریکائیها یکی را انتخاب کنیم و باین سرنوشت از پیش تعیین شده که ما همواره "نوکریم" تن در دهیم. چه بهتر که ارباب ما پولدار باشد. این نظریه خفت بار طبیعتاً بعنوان "راه نجات ایران" تبلیغ می‌شود و محمد رضا شاه و کودتاچیان با زیرکی منزه و پاک از کار در می‌آیند. با همین تئوری می‌شود ایجاد کمر بند سبز و حکومت طالبان و تقویت اسلام ناب محمدی را بدور کشور ابر قدرت شوروی توجیه کرد و برای خمینی-خلخالی-رفسنجانی دست زد و هورا کشید و استقرار چنین رژیم را اجتناب ناپذیر و آخرین امکان مطلوب قلمداد کرد.

وی سپس به تجلیل از مصدق می‌پردازد ولی نه باین علت که در مقابل امپراطوری استعماری انگلستان مقاومت کرد و آن‌ها را به چالش طلبید تا ایران را از قید اسارت استعماری آن‌ها برهاند، بلکه از آن نظر که به وضعیت پیش آمده پی برد و ترجیح داد در ظهر کودتای ۲۸ مرداد سکوت کند و با بیعملی زمینه پیروزی امپریالیستها را فراهم آورد چه در غیر اینصورت باید نقش بنش و مازاریک را در چکسلاواکی ایفاء می‌کرد. بزعم وی ارتجاع ایران باین خدمت دکتر مصدق پی نبرد و وی را بجای تشویق به محاکمه کشانید. زندان و حصر خانگی شایسته مصدق نبود، بزعم ایشان اگر خوب بنگریم مصدق از ما بود و نه از آنها و ما با وی بعنوان فردی از آن‌ها برخورد کردیم و این بزرگترین اشتباه کودتا بود. حال آنکه آندوه را باید به قتل می‌رساندند زیرا بر خلاف مصدق دست به اسلحه برد و مردم را به مبارزه علیه کودتاگران فراخواند.

آقای هوشنگ وزیری با نظریه یک دشمن آگاه طبقاتی سرلشگر فضل‌الله زاهدی، ژنرال پینوشه و دکتر مصدق را در یک جبهه و آندوه، دکتر حسین فاطمی، نریمان، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی لنینی-استالینی، حزب توده ایران، .... ادامه در صفحه ۶

## دست امپریالیستها از منطقه کوتاه باد

آخرین وصیت...

جبهه ملی ایران و همه اعضاء فداکار و از جان گذشته آنها را که قلبشان برای آزادی و استقلال ایران می تپد در طرف دیگر قرار می دهد. مقاومت کمونیستها و ملت‌های تحت ستم برای دور افکندن یوغ استعمار و استثمار بزرگترین جنایت تاریخ محسوب می شود و سرکوب این ملت‌ها، بهره کشی از انسانها برای حفظ نظام برده داری مدرن سرمایه داری مظهر "دنیای آزاد"، جامعه مدنی، لائیک، مدرن جا زده می گردد. وزیری همواره به ضد کمونیسم خلیل ملکی وفادار ماند و کینه ضد شوروی خویش را پنهان نکرد. وی نیز مانند استادش خلیل ملکی که از پای بوسی مظفر بقائی به پای بوسی شاه رفت و از دربار در دادگاهش خواهش کرد تا وی را رها کنند تا بر علیه کمونیستها مبارزه کند، از مبارزه علیه کمونیستها و همدستی با سلطنت طلبان دست برنداشت. سرنوشت وی نیز شبیه سرنوشت تروتسکی شد که در دشمنی با سوسیالیسم سرانجام همدست فاشیستها از کار درآمد و گروه‌های تروریستی در اتحاد شوروی تشکیل داد و به قتل کیروف یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست بلشویک شوروی اقدام کرد. باریکه‌های ارتجاع سرانجام در یک نهر به هم می رسند.

وصیتنامه هوشنگ وزیری که با دوران‌دیشی و بصیرت طبقاتی وی نگاشته شده است باید برای کمونیست‌های ایران درس آموزنده‌ای باشد. و ببینند که دشمنان طبقاتی تا به چه حد با آگاهی و زیرکی عمل می کنند. آنها هیچگاه بخاطر منافع جزئی و لحظه‌ای، دورنما، و منظره عمومی را از دیده فروگذار نمی کنند. برای افشاء این مکاری و ریاکاری فقط حزب واحد طبقه کارگر ایران است که می تواند به این ایده‌ها و نتایج مترتب بر آنها به مبارزه برخیزد. از همین جاست که دشمنان طبقه کارگر فقط بر علیه حزب و حزبیت و انضباط و تبعیت اقلیت از اکثریت و... تبلیغ می کنند، تا طبقه کارگر را از تنها سلاح وی که سازمان است بری سازند. این وصیتنامه به عنوان نمونه منفی بما می آموزد که بخود آئیم و هر چه زودتر وظایف مبرم خویش را دریابیم و نیروهای کمونیست مارکسیست لنینیست را در سازمان واحدی گرد آوریم تا بتوانیم، بطور سازمانیافته، بی وقفه و موثر با این تبلیغات و سیاست‌های آتی مترتب بر آن مبارزه کنیم. چه خوب خواهد بود که مارکسیست لنینیست‌های ایران برای پیوستن به حزب کار ایران (توفان) یکبار دیگر بیاندیشند.

نکته‌ای که در این وصیتنامه ناگفته مانده است این حقیقت است که سوسیالیسم ساهاست که پس از درگذشت استالین در شوروی از بین رفت و از این کشور یک هیولای پاگلین سوسیال امپریالیستی پدید آمد که ابرقدرتی رقیب امپریالیسم آمریکا شد. این امپریالیسم نیز فرو پاشید و ظاهراً دیگر نباید جای تردیدی باقی به

ماند که وزیرها پس از پایان جنگ سرد از استقلال و رهائی ملت‌ها و زحمتکشان هواداری کنند. زیرا شرایط انتخاب بین بد و بدتر ظاهراً باید از بین رفته باشد. ولی شما جانی نمی بینید که در اساس نظریه آنها تغییری حاصل آمده باشد. آنها فقط تئوریهای خویش را برای ادامه اسارت ملت‌ها تغییر داده‌اند. اگر تا دیروز ابزار کمونیسم را بدست می گرفتند امروز از وسایل کشتار جمعی، بمب اتمی، نقض حقوق بشر و نظایر آنها استفاده می کنند تا سلطه سرطان امپریالیسم آمریکا را بر جهان تضمین نمایند. زیرا مسئله اشتباه لپی در کار نیست ماهیتاً طبقاتی است و متن جنگ سرد بهانه است و وضع مثل سابق باقی مانده است. توسعه سرمایه میدان می خواهد و این جنگ در زیر لباس سازمان تجارت جهانی برای درنبردیدن مرزها و نقض حاکمیت‌ها همچنان با قهرمانان جدید و اموات سابق ادامه می یابد.

وصیتنامه سردبیر سابق کیهان لندنی سلطنت طلب از این جهت آموزنده است.

\*\*\*\*\*

کدام گزینه...

این سرگشتگی و یاس می تواند به شکست طلبی منجر شود و به مصداق سخنان نادر نادرپور اگر نادری نیست اسکندری پیدا شود و این اسکندر حضور سربازان آمریکائی در عراق است که زوار ایرانی با آنها عکس‌های دستجمعی می گیرند و آرزوی حضور آنها را در ایران دارند. وی اضافه می کند که این دسته از مردم باین نتیجه رسیده‌اند که دشمن ما خارجی نیست دشمن ما داخلی است و نخست باید کلک این دشمن بومی را کند.

"بعضی ها با سربازهای آمریکائی عکس یادگاری می گیرند و بر می گردند و می گویند که این سربازها خیلی آدم‌های مودبی هم هستن و به ما هم بسیار احترام می گذارند. زنهای چادری را اصلاً بازرسی نمی کنند می گویند بعضی ها بد بودند."

وی در توصیف شکایت مردم می آورد: "می گویند ما که خود نتوانستیم. دولت هم که نتوانست. بیست میلیون رای هم دادند اما نتوانستند کاری بکنند. همه این نشده‌ها جمع می شود و انسداد ایجاد شده است." و سپس خودش در یک پرسش منتقدانه که آیا این دو راه برای ما خوب است پاسخ می دهد که چنین نیست. آقای سعید حجاریان این دو گزینه را که ناشی از شکست اصلاحات و رویگردان شدن مردم از آنهاست رد می کند.

خواننده و یا شنونده منتظر است که وی ناجیانه به میدان آید و راه علاج را نشان دهد.

گوشه تیز شنیدن سخنان ایشان است و چشمها در انتظار تجویز نسخه ایشان از حدقه در آمده است. فضائی از انتظار و هیجان بر سالن سنگینی می کند.

وی ندا می دهد که:

ما حق نداریم نظاره گر باشیم

ما حق نداریم که خشتی باشیم

ما حق نداریم منفعل باشیم

ما باید بازیگر باشیم

ما باید براه سوم برویم

و آنوقت از کسانیکه با اشتیاق تمام چشم به لبان وی دوخته‌اند می پرسد: "راه سوم چیست؟". اینجاست که درجه اشتیاق شنوندگان اوج می گیرد به پرواز می آید موج شادی و شغف بر یاس و سرگشتگی غلبه می کند، فریادهای خشکیده در گلو به پشت لب می رسد، دستهای باز به مشت‌های گره کرده بدل می شوند، پاهای ساکن قدم برمی دارند، کمرها راست می شوند، لبهای پژمرده رنگ لبخند می پذیرد و گوشها تیز و تیز تر می شوند.

دل‌ها می تپد آری اکنون زمان آن فرا رسیده است!

اکنون می گوید!

سعید! بگو! بگو!

اکنون ناجی ما از راه می رسد و ما خرقه رستگاری را به تن می کنیم، ایران ما ویران نیست، فضای انقلاب، فضای دوستی و یگانگی، فضای اعتماد و همدوستی باز می گردد و ما را در آغوش می گیرد، وه که چه زیباست رقص سرانگشتان تو بر پرده‌های ساز. آری! فرهنگ انقلاب نسل‌های آتی را در دامن گرم و پهن‌آور خویش پرورش می دهد و ناقوس بی کران و آهنگین آن همه مفاسد اجتماعی را به هراس می افکند و چون شمشیری تیز دل تاریکی شب مخوف استبدادی را می شکافت. چه زیباست خورشید انقلاب!

دشمن داخل و خارجی را با یک ضربه بر زمین هلاکت می افکنیم.

دیگر هیجان به اوج خود رسیده است، پرده آخر نمایش نامه بازی می شود.

و آنوقت سعید حجاریان در ایفای نقش خویش ماهرانه نگاهی به شنوندگان می افکند، قدری تامل می کند تا سخنانش تأثیرات عمیق خود را ببخشد و بانک بر می دارد: "اصلاحات مرد،..."

لبخندها به خندها بدل می شود، فریادهای سرکوب شده از گلوست که خارج شود، آرزوهاست که به مرز تحقق رسیده‌اند، قلبهاست که صدای تپش آن فضای سرشار از سکوت را پر کرده است و می خواهد که این پرده حفاقن ایدئولوژیک را ببرد و آنوقت حجاریان جمله خود را کامل می کند، آری دوستان! آشنایان! مشتاقان! میهن پرستان! "اصلاحات مرد" ولی "زنده باد اصلاحات"؟!!

همه فکر می کنند عوضی شنیدند، وی می خواهد این جمله را با جملات دیگر کامل کند، وی می خواهد مانع ترویج مفاسد شود، حضور سربازان آمریکائی در ایران را تقیح کند و مانع.... ادامه در صفحه ۷

## امپریالیست آمریکا بزرگترین تروریست جهان است

کدام گزینه...

ورودشان شود. ولی نه عوضی نشینده‌اند، این صدای خود سعید بود که حجاری می‌کرد، همه را متحجر کرده بود. ولی وی اضافه می‌کند: "آیا اگر اصلاحات بمبرد پس از آن باز هم می‌توان کار اصلاحی کرد...، مگر وقتی ساختمانی را خراب می‌کنند همه چیزش را بیرون می‌ریزند؟ مصالح اصلاحات باقی می‌ماند. مصالح دوره گذشته باقی می‌ماند. حزب، دولت، مجلس، نیروها و تجربه‌هایی که باقی می‌ماند را نباید دور بریزیم. باید باز سازی در اصلاحات انجام دهیم. اصلاحات در اصلاحات".

شنوندگان باور نمی‌کنند، نمی‌خواهند باور کنند که اندیشمند بزرگ اصلاحات آب در هاون می‌کوبد و آنرا چون کاری بزرگ به همه توصیه می‌کند.

سؤال این است که آیا باز باید به همان روش سابق ادامه دهیم، در تاریکی زندگی کنیم و به سمت نور و روشنائی نرویم، به وعده‌های سرخرمن دلخوش کنیم و سرگرسنه بر بالش اصلاحات بگذاریم؟

خیر! خیر! در عصر اینترنت و دوره ارتباطات وضع بکلی تغییر کرده است "بنابراین ۷۰۰ سال می‌شود ۷۰ سال. آیا اگر بگویم اصلاحات تا ۷۰ سال دیگر باید ادامه یابد، شما راضی می‌شوید؟ پای کار می‌ماند و ادامه می‌دهید؟"

صدای ریزش آرزوها شنیده می‌شود گویا آواری آمده است. ۷۰ سال دو نسل است که وی را به آینده ناروشنی حواله می‌دهند. حجاریان از هم اکنون کاخ آتی اسارت جمهوری اسلامی را بیمه هفتاد ساله می‌کنند. آب پاکسی بر سر و دست همه می‌ریزد. "اصلاحات در اصلاحات" وی هفتاد سال طول می‌کشد و تازه بعد از هفتاد سال خود اصل اصلاحات شروع می‌شود و آنوقت معلوم نیست کی مرده و کی زنده است تا از ایشان حساب و کتاب بخواهد. راه سوم سعید حجاریان ادامه استقرار و نجات جمهوری اسلامی است. راه نیست بیراهه است. وی در جستجوی دم مسیحائی است تا جان تازه‌ای به مرده اصلاحات و حیات جمهوری اسلامی بدمد. وی هنوز نیز در پی نجات جمهوری اسلامی است. وی مصلح جمهوری است. نه ناجی مردم.

جریانی علیلی که با پشتوانه قدرت رای بیست ملیونی مردم که همه آمادگی از خود گذشتگی و جان بازی را داشتند موش زائید، حال در دوران موش مرده‌گی و ذلت، در حالیکه همه به وی پشت کرده‌اند در شهر شهدا جلالدان را مجدداً فرشته می‌خواند و انتظار همیاری دارد. راه سوم حجاریان ادامه همان بیراهه گذشته است. زجر هفتاد سال اصلاحات در اصلاحات بی دورنما را باید با یک جراحی انقلابی با دورنما و در اسرع وقت به پایان رسانید. راه سومی وجود ندارد تنها یک گزینه با این همه تجربه عملی باقی است و آنهم پایان دادن به دوران وحشت سرمایه‌داری جمهوری

اسلامی است. در اینجا هدف باز سازی رژیم ضربه خورده و منفور جمهوری اسلامی از مصالح فاسد و زنگار گرفته تاریخی نیست، سخن بر سر تغییر خلا با توالی نیست، سخن بر سر دولت خاتمی، مجلس، حزب مشارکت، قانونهای تصویب نشده، طرحهای بی پشتوانه و سخنان سرگرم کننده نیست سخن بر سر تغییر بنیادی حاکمیت است که می‌خواهند حفظش کنند و ظاهراً باید غیر قابل تعمیر بماند. مطلقیت مذهبی که تعمیر بر نمی‌دارد، کار خدا که عیب و ایرادی ندارد. هر چه عیب هست از مردم است. باید گور جمهوری اسلامی را در قبرستان تاریخ در همان زباله‌دانی کند که محمد رضا شاه را در آن دفن کردند. سخنان سعید حجاریان ترمز دستی انقلاب و به بیراهه کشیدن نسل جوان میهن ماست. فقط با قهر انقلابی می‌توان این خفاش خون آشام را سرنگون کرد. قهری که از پشتیبانی توده مردم برخوردار باشد، با دست آنان عملی شود و تحت رهبری حزب واحد طبقه کارگر ایران قرار گیرد. راه پیروزی راه ایجاد تشکیلات سراسری و توسل به قهر انقلابی است. گزینه‌های آقای حجاریان و حجاریان‌ها گزینه‌های شکست و سردرگمی و راحت طلبی و ادامه وضع فعلی است. این گزینه پیشنهادی، ما را از مفاکی به مفاک دیگر می‌برد و جز خسارت فراوان مالی و جانی و معنوی نتیجه دیگری بر آن مترتب نیست. راه حجاریان راه بن بست اصلاحات است زیرا هر اصلاحی باید محصول فرعی یک حرکت انقلابی باشد و در تحت تاثیر و فشار آن انجام پذیرد، اصلاحات گرفتنی است، امتیاز است که باید آن را با فشار از پائین از بالاها کسب کرد، اصلاحات عقب نشینی ارتجاع است و آن وقتی است که از ترس انقلاب در شرایطی که به افراد کشیده شده و اوضاع بر وفق مراد وی نیست برای کاستن از تندبادهای انقلاب به آن متوسل می‌شود، هرگز طبقه حاکمه‌ای وجود نداشته است که از روی "عقل" و مصلحت عمومی به اصلاحات تن داده باشد. اصلاحات بر متن مبارزه طبقاتی، در مصاف طبقاتی کسب می‌شود که برای نیروهای انقلابی فقط فتح سنگری برای نبرد آخرین و شکست کامل دشمن است. تنها با این دورنما امکان کسب امتیاز از دشمن وجود دارد. اصلاح طلبان شکست خورده ایران که در حال تجزیه شدن و مجزا گشتن ملکولی هستند از حرکت مردم از توده مردم از انقلاب اجتماعی بیشتر واهمه دارند تا از بوی تعفن رژیم جمهوری اسلامی، بینی آنها در قبال بوی تعفن جمهوری اسلامی مصون است چون بقایای آنها در این کثافات ورجه ورجه می‌کنند و به آن بوی زننده خو گرفته‌اند، آنها شکست خویش را می‌بینند و آن را با تئوری هنر استفاده از ممکنات توجیه می‌کنند. وضعیت کنونی ایران فقط محصول عملیات درخشان جناح موسوم به محافظه کار نیست، به کارنامه نادرخشان جناح موسوم به اصلاح طلبان نیز برمی‌گردد

که مردم را سالها دست به سر کردند و مبارزه آنها را به مسیله‌ها و مجاری انحرافی کشانند. اصلاح طلبان در قبال این مفاسد برشمرده نیز مسئولند و هر چه بیشتر در لجنزار تئوری طولانی مدت "اصلاحات در اصلاحات" غوطه خوردند مسئولیت سنگین تری برگردن دارند.

گزینه‌ای بنام تکیه بر دشمن خارجی برای دفع دشمن داخلی افسانه آمریکائیه‌است که هیتلر را بهانه نمونه خویش کرده‌اند. هیتلری که خود آنها، وی را برای سرکوب کمونیستها پرورش دادند. کارخانجات ژنرال الکتریک و استاندار اوایل کمپانی ارکان قدرت جنگی هیتلر بودند، هیتلر با ابطال تاریخ مصرفش گورش را کند. مهر باطله به نقشه آمریکائیه توسط هیتلر را نبرد تاریخی استالینگراد بر پیشانی آنها کوبید.

گزینه تکیه به دشمن خارجی گزینه مردم نیست، گزینه کسانی نیست که با آمریکائیه‌های مودب عکسهای شش در چهار می‌گیرند، گزینه حاکمین در قدرت ایران است که سرانجام به در یوزگی امپریالیسم آمریکا می‌روند تا قدرت خویش را اگر نه با تکیه بر نیروی مردم کشورشان بلکه با تکیه به قدرت اجنبی حفظ کنند. شالوده حکومت اسلامی بر حفظ بدون قید و شرط حفظ قدرت بهر قیمت استوار است. پوشش اسلامی فقط برای استتار ماهیت منافع حکومت است. آن‌ها نخستین کسانی هستند که با امپریالیسم کنار می‌آیند. تنها یک راه، یک گزینش باقی می‌ماند. تشکل و حزبیت، قهر انقلابی، تکیه به نیروی ملیونی و استقرار جامعه‌ای بدون استثمار بر خرابه‌های مناسبات سرمایه‌داری این نظام حاکم.

حزب کار ایران (توفان) این گزینه را انتخاب کرده است و بر میت اصلاحات "نماز" انقلاب می‌گذارد.

\*\*\*

بی ضرر...

نمی‌شود غیر قانونی و با تظاهر به لگدمال کردن قانون سر به نیست کرد.

سر به نیست کردن در جوامع بورژوازی امپریالیستی روشهای پیشرفته تری دارد.

نخست اینکه فرد مورد نظر می‌تواند بیکباره "تروریست" از کار درآید که علیه نظم و امنیت موجود قیام کرده است و کارش را به دست دادستان کل کشور که یک مقام سیاسی است تا قضائی بسپارند. دیگر کارش با وصیتنامه‌نگاران است. آنگاه می‌توان برایش محاکمه بی دردسر مخفی تشکیل داد و وی را تا ابد در کنج زندانها زنده بگور کرد.

می‌توان تمام امکانات اقتصادی برای بقاء را از وی ستاند و وی را به سوی مرگ با دست خودش رهسپار کرد و در این صورت چهره حاکمیت تر و تمیز باقی مانده است فقط بر آمار خودکشیا افزوده شده است. در این ممالکی که حمایت قانون وجود دارد می‌توان کمونیستها و انقلابیون را که فعالند و بهیچوجه از حمایت قانون برخوردار نیستند... ادامه در صفحه ۸

**زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری**

## حزبیت

"حزب برای اینکه کارش درست باشد رهبری توده‌ها را منظم‌اً انجام دهد باید بر مبنای مرکزیت دموکراتیک متشکل گردد، دارای آئین نامه واحد، انضباط حزبی واحدی باشد و در راس خود سازمان واحدی در وجود کنگره حزب و در فواصل بین کنگره‌ها در وجود کمیته مرکزی حزب داشته باشد، که اقلیت تابع اکثریت، سازمانهای جداگانه مطیع مرکز و نیز سازمانهای زیر دست پیرو سازمانهای عالی گردند." (از لنین).

## امپریالیسم سرمایه‌داری ارتجاعی است

"خصوصیت سرمایه‌داری بطور کلی عبارتست از جدائی مالکیت بر سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید، جدائی سرمایه پولی از سرمایه صنعتی یا تولیدی، جدائی تنزیل بگیری که فقط از محل درآمد سرمایه پولی زندگی می‌کند از کارفرما و کلیه کسانی که مستقیماً در اداره سرمایه شرکت دارند. امپریالیسم یا سیادت سرمایه مالی عبارتست از آن مرحله عالی سرمایه‌داری که در آن این جدائی دامنه عظیمی بخود می‌گیرد. تفوق سرمایه مالی بر کلیه اشکال دیگر سرمایه معنایش موقعیت تسلط آمیز تنزیل بگیریان و الیگارش‌ی مالی و نیز به معنای آنست که عده قلیلی از کشورهای دارای "قدرت" مالی از سایر کشورها متمایز می‌شوند."

(نقل از امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری - لنین)  
به بازار بورس، به حجم جهانی اوراق بهادار، به صدور سرمایه‌های امپریالیستی، به بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی نگاه کنید تا ببینید که چگونه این جدائی مالکیت بر سرمایه از روند تولید و یا سرمایه‌گذاری در تولید پدید می‌آید. بانکها و بیمه‌ها به سلاطین خودکامه جهان بدل می‌شوند و هنرشان در ربح خواری و تسلط بر تولید است. این تناقض بر سر راه گسترش تولید فقط با رفع مانع از نظام تنزیل بگیری که سد راه تکامل نیروهای مولده می‌گردد امکان پذیر است. امپریالیسم مترقی نیست، انحصارات در شکل کارتلها و کنسرنها و تراستها و... دموکراسی را سرکوب می‌کنند، ارتجاع سیاه را مستقر می‌سازند، بطور انحصاری به ششستوی مغزی پرداخته و بر افکار مردم جنگ انداخته و به آنها جهت می‌دهند. رقابت آزاد را نابود می‌سازند و به مانع بزرگ رشد نیروهای مولده در کلیه زمینه‌هایی می‌گردند که نیاز سرمایه برای کسب سود حداکثر در آن رشته‌ها تامین نگردد. کسب سود انحصاری و سود حداکثر ناموس سرمایه‌داری است.

مامور مخفی "سیا" را بر سر زبانها انداخته‌اند و در واقع نه تنها وی را بی‌ضرر کرده بلکه از امکان فعالیت اقتصادی نیز بازداشته‌اند. گناهش چیست، بیان واقعیت.

داستان از این قرار است که آقای ژوزف سی. ویلسون که یک مامور سیاسی آمریکاست از طرف سازمان "سیا" مامور می‌شود که در کشور نیجیر در آفریقا به تحقیق بپردازد و روشن کند که شایعه مربوط به خرید مواد اورانیوم برای تهیه بمب اتم در آنجا توسط مامورین رژیم صدام حسین صحت دارد یا خیر.

تحقیقات این کارشناس نشان می‌دهد که این گزارش و شایعه دروغی بیش نیست. لیکن رئیس جمهور آمریکا علیرغم دریافت این گزارش در سخنرانی خویش در باره "وضعیت ملت" در ۲۸ ژانویه سال ۲۰۰۳ مدعی می‌شود که رژیم صدام حسین مواد مورد استفاده در صنایع اتمی را در کشور نیجیر تهیه کرده است. رئیس جمهور آمریکا با آگاهی کامل به مردم آمریکا و جهان دروغ می‌گفت. آقای ویلسون که تعجب کرده بود در تاریخ ۶ ژوئیه ۲۰۰۳ به روزنامه نیویورک تایمز مراجعه کرده و حقایق مربوط به نیجیر را بیان داشت. از این جا بود که رئیس جمهور کذاب و زشت و ریاکار آمریکا دستش رو شد. ولی بورژوازی آمریکا این خطای مامور خویش را بوی نبخشد و فوراً روزنامه‌های جیره موجب بگیر و دموکرات و آزاد آمریکا در مورد زندگی خصوصی زنتش به نگارش پرداختند و برملا ساختند که زن وی جاسوس پنهان سازمان "سیا" است. عملی که از نظر قوانین آمریکا جرم سنگینی دارد. اینکه چه کسی از عضویت سری این فرد در سازمان "سیا" خبر داشته و آن را برملا ساخته است نباید نیاز زیادی به توضیح داشته باشد. روزنامه‌های آمریکا حال موضوع جدیدی برای بی‌آبرو کردن آقای ویلسون پیدا کرده‌اند. وزیر دادگستری آمریکا که در واقع روی آخوند شاهرودی را در زیر پا گذاردن قوانین سفید کرده است، یعنی آیت‌الله جان آشکرافت مامور شده است که باین امر رسیدگی کند. شاهد رویه کیست، دمش است. تاکنون آقای بوش، خانم کوندولیس رابینس و کالین پاول و کارل روو تکذیب کرده‌اند که در این امر دست داشته‌اند. در مورد سایرین تحقیقات ادامه دارد تا موضوع مانند پرونده قتل‌های زنجیره‌ای بدست فراموشی سپرده شود. حال باید هر روز و هر شب منتظر بود تا آقای ویلسون و خانمشان بی‌ضرر شوند. اگر روزی هواپیمای خصوصی آنها در هنگام پرواز به سوی جزایر قناری و یا جمهوری دومینیکن سرنگون شد تعجب نکنید زیرا هیچ فنی بی‌عیب نیست.

\*\*\*

بی‌ضرر... در صورت احساس خطر هدف گلوله عمال مافیا قرار داد که رد پای آنها نیز هیچگاه بدست نمی‌آید و یا با فرمول سحر آمیز تکیه بر اصل "دفاع از خود"، شلیک در حالت "اضطراری" متهم تیرئه می‌گردد. اگر جنایتکار تعداد انبوهی را کشته باشد، آنقدر صبر می‌کنند، کارش را به درازا می‌کشاند تا از غوره حلوا سازند. آنوقت موجود پیر و فرتوتی را که توانائی راه رفتن ندارد پپای میز محاکمه می‌آورند بطوریکه دل هر انسانی به رحم آید و آنوقت وی را برای استراحت کامل و به خرج دولت به بیمارستان زندان با حق استفاده از مرخصی تمام روز می‌فرستند. زندگی نازیهای سابق و پینوشه‌های فعلی را نگاه کنید، شهود زنده‌ای هستند.

تاریخ دموکراسی بورژوازی مشحون از این حوادث است.

آقای دیوید کلی دانشمند و کارشناس تسلیحاتی وزارت دفاع انگلیس کمونیست نبود ولی با دروغهای آقای بلر و دولتش که در حقیقت نظریات جنگ طلبان انگلستان است موافقتی نداشت. وجدانش به وی اجازه نمی‌داد که از مالیات مردم انگلستان حقوق بگیرد ولی به آنها شب و روز دروغ بگوید. دروغهایی که به قیمت بی‌خانمانی و قتل عام میلیونها مردم عراق تمام شود و منطقه را آنهم بدون دورنما و در دنباله روی از آمریکائیان بر هم بریزد و به آشوب بکشد. پرفسور دیوید کلی در مصاحبه با رادیو بی.بی.سی دروغهای نخست وزیر انگلستان را که آنها را در سازمان ملل متحد نیز تکرار می‌کرد صمیمانه در مقابل مردم انگلیس بر ملا ساخت. البته مطبوعات بورژوازی بجای کلمه روشن "دروغ" و یا "ریاکاری" واژه "خوش آهنگ" دیگری را یافته‌اند و نامش را "مبالغه" گذارده‌اند. یعنی آقای بلر مقام مسئول یک دولت رسمی جهان دروغ نگفته بلکه مبالغه کرده است و صدام حسینی که منکر وجود بمب اتم و سلاحهای شیمیایی در عراق بود و اثری هم از آن پیدا نشده است دروغگو است. حقیقت یکی دروغ است و دروغ دیگری اگر حقیقت محض نباشد مبالغه محسوب می‌شود. این منطق امپریالیست‌هاست.

آقای دیوید کلی را نمی‌شد براحتی ترور کرد. وی به اقدامی دست زده بود که ناموس بورژوازی بدان بند است. اسرار دولتی را بر ملا ساخته بود و این بود که باید بی‌ضرر می‌شد و بی‌ضرر هم شد. نخست نامش را فاش ساختند، سپس تهدید به اخراجش کردند، از وی بازجویی بعمل آوردند، تهدیدش کردند تا سرانجام بی‌ضرر شد. کلیه مقامات دولتی حال باید بعنوان سرمشق یا اخطار از این تجربه برای حفظ اسرار و خطراتی که بروز آنها می‌تواند در بر داشته باشد بیاموزند.

تجربه انگلستان یگانه تجربه نیست. هم اکنون نام یک

صهیونیسم دست دراز شده امپریالیسم است



## سلطنت طلبان از نفس افتاده‌اند

بخاطر می‌آوردید که قبل از تجاوز آمریکا به عراق و اشغال خاک این کشور سلطنت طلبان چه "اِهن و تُلپی" داشتند. نشریات سلطنت طلبان مرتب مملو بود از شاهپرستی و شاهدوستی، از یک طرف هوشنگ وزیری قلم می‌زد و از طرف دیگر داریوش همایون و پرویز ثابتی به وی نخ می‌دادند. کیهان لندنی سلطنت طلبان هفته‌ای نبود که لوح تمجید و ستایش از آگهی‌های شاهپرستانه به چاپ نرساند. این چاپ آگهی‌های شاه پرستانه و یکدست خواننده را بیاد روزهای تسلط ساواک می‌انداخت که روزی نامه‌های ایران بطور تهوع‌آوری پر می‌شد از دست خط ساواک در تعریف و تمجید از شاه. تبریكات بود که شاهپرستان بهم رد و بدل می‌کردند و برای خوش خدمتی برای شاهنشاه آریا مهر، بزرگ ارتشداران طول عمر فراوان آرزو می‌نمودند. باین نمایش مسخره ساواک انقلاب شکوهمند مردم ایران در بهمن ۱۳۵۷ پایان داد.

لیکن پایان انقلاب پایان بیماری مسری ساواکیها در خارج از کشور نبود. این بیچاره‌ها هر بار بوی کباب قدرت به مشامشان می‌رسد و ارباب بزرگ امپریالیسم آمریکا در باغ سبزه آنها نشان می‌دهد شور "وطنپرستیشان" گل می‌کند و بیاد مبارزه علیه جمهوری اسلامی بخاطر استقرار مجدد سلطنت می‌افتند. این بیچاره‌ها هنوز در قرن بیست یکم نفهمیده‌اند که ملت‌های بزرگ تاریخ به آقا بالا سر نیازی ندارند و حاضر نیستند از دسترنج خویش خرج‌های گزاف مثنی کور و کچل را نسل اندر نسل بپردازند. شما در ممالک سرمایه‌داری هیچ بیمه‌ای را پیدا نمی‌کنید که خاندانی را تا روز قیامت بدون گرفتن حق بیمه بیمه نماید، ولی سلطنت طلبان ایرانی که از سربر قدرت بزیر افتاده‌اند در آرزوی گذشته شیرین خود هنوز خواب پنبه‌دانه را می‌بینند. ملتی کار بکنند تا مثنی بر وی حکومت کنند و حکومتشان از پدر سفیه به پسرک دیوانه و عیاش و بی‌سواد نسل اندر نسل منتقل شود. به چه علت؟ بعلمت اینکه گروه خون آنها یکی است.

قبل از حمله شکست خورده آمریکا به عراق، قبل از اینکه آمریکا چوب گردن کلفتی‌اش را در عراق بخورد و هر روز از روز قبل درمانده‌تر شود، سلطنت طلبان که در خانه اربابشان شیر شده بودند در رادیوهای سلطنت طلب لوس آنجلس غوغا می‌کردند و تبریكات جرج دبلیو بوش را دریافت میداشتند، مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران از بغل پاره‌ای محافل سرمایه‌داری آمریکا به آغوش پاره‌ای دیگر می‌لفزید و به آنها بشرط روی کار آمدن خاندان ننگین پهلوی وعده‌های فراوان می‌داد.

این مدعی سفیه می‌گفت: پیش از آنکه آمریکا تکلیف

ایران را روشن کند باید دست بکار شویم" و وقتی دید آمریکا فعلا در شرایطی نیست که تکلیف ایران را روشن کند دست از کار کشید. زیرا رژیم منفور پهلوی گماشته آمریکاست و بدون حمایت آنها صفر بعد از ممیز به حساب می‌آید.

آنها برای دموکرات نشان دادن خود یک جریان رنگ شده‌ای را بنام "حزب کمونیست کارگری" که ساخته و پرداخته صهیونیست‌های اسرائیلی و مورد حمایت انگلستان و امپریالیسم آمریکا است در تلویزیون لس آنجلس در کنار خود نشان‌دهند و از آنها خواستند که ورقه دموکرات بودن سلطنت طلبان را امضاء کنند. این حزب نیز که باید همان نقش کثیفی را در شرایط تجاوز امپریالیسم آمریکا به ایران بعهده گیرد که رویزیونیست‌های عراقی بعهده گرفته‌اند، با آنها اتحاد عمل "انقلابی" برقرار کرد، تظاهرات مشترک در زیر پرچم "خدا، شاه، میهن" برگزار کرد و خوشبختانه گام دیگری بدست خود برای افشاء خویش برداشت.

سازمان "سیا" پول فراوانی بود که خرج کرد تا سازمان‌های سلطنت طلب بکار بیفتند، تظاهرات در خارج از کشور برپا کنند و مبارزات دانشجویان ایران را به پای حمایت مردم از سلطنت طلبان بنویسند.

آقای لورت که در حال حاضر در مرکز مطالعات سیاسی خاور میانه در موسسه بروکلین در واشنگتن فعالیت دارد اعتراف کرد: کسانی مانند سناتور سام برون بک که طرفدار کمک‌های مالی به رسانه‌های ایرانی در آمریکا برای براندازی رژیم تهران و انجام همه پرس‌رسی در ایران است، دولت ایران را ضعیف تر از آنچه هست می‌پندارد". و لذا پول است که به جیب تلویزیون لس آنجلس می‌ریزد تا در ایران "انقلاب" کند.

هوداران شعار خمینی ساخته "همه با هم" بدور سلطنت طلبان گرد آمدند و با عکس‌های شش در چهار در اروپا و آمریکا به حمایت از شاه و شاهپرستی تظاهرات گذاشتند. آنها می‌خواستند به همه بقبولانند که رای مردم به نفی سلطنت در انقلاب شکوهمند بهمین مورد پذیرش آنها نیست و باید یکبار دیگر میان جمهوری و سلطنت رای گیری کرد و به انتخاب دست زد. آنها قول می‌دهند که اگر این بار مردم به آنها تودهنی زدند حرف مردم را بپذیرند.

شکست امپریالیسم آمریکا در عراق کلیه برنامه‌های این امپریالیسم را حداقل به تاخیر انداخته است. اگر تا دیروز رئیس جمهور افسارگسیخته آمریکا پیامبرگونه قصد رستگاری ملت‌های مسلمان را داشت و در ماندگان سلطنت طلب را جلو انداخته بود که شب و روز مصاحبه کرده روشنفکران خود فروخته‌ای را نظیر پرهام و میرفطروس و نظایر آنها علم کنند تا برای

شاهپرستان افکار عمومی جمع کنند، پس از آنکه ماشین جنگی وی در باتلاق‌های عراق گیر کرده است بیکباره گفت: "در مورد ایران راه حل نظامی یکی از گزینه‌هاست" و سپس توضیح داد "البته برای حل مساله ایران یافتن راه حل صلح آمیز غیر ممکن نیست". این چرخش در سیاست مربوط به ایران خوشآیند سلطنت طلبان نبود. گفته می‌شود که برای تسلط بر ایران و غارت بسی سر و خرکشور ما میان جناح رامسفلد-ولفویوتس-چنتی از طرفی و جناح کالین پاول و خانم رایس اختلافاتی بروز کرده‌است. کالین پاول بیشتر با روش اروپائی‌ها برای نفوذ در ایران موافقت دارد تا با سیاست رسمی آمریکا. رژیم منفور سلطنت که نقش لولوی سرخرمن را بازی می‌کند در این میان قربانی این سازش است. وقتی آنها از ریافتن راه‌های صلح آمیز سخن می‌رانند هدفشان مصالحه با رژیم ایران است.

ولی یافتن راه حل صلح آمیز معنی جز این ندارد که امپریالیسم آمریکا حاضر به سازش با رژیم ایران است. وی مانند امپریالیست‌های اروپائی خواهان آن می‌شود که با جناحی از حکومت ایران کنار بیاید و در غارت منابع طبیعی ایران سهم شود. در پرتو این موفقیت بر نقض حقوق بشر نیز چشم خواهد پوشید. از آن تاریخ است که صدای سلطنت طلبان وابسته به امپریالیسم دیگر گوش فلک را کر نمی‌کند. آنها برنامه خود را به اشاره واشنگتن به تعویق انداخته‌اند. از مصاحبه‌های تبلیغاتی بی سر و ته آنها خبری نیست. آیا همین واقعیت نباید چشمان بسیاری را بگشاید که رژیم سلطنت رژیم وابسته به امپریالیسم و دشمن آزادی و استقلال ایران است. سلطنت طلبان چون گماشته‌های دست به سینه امپریالیسم منتظرند تا برنامه آتی آنها را ژنرال‌های آمریکائی تعیین کرده به سمعشان برسانند. دیگر از همه سخنان آتشین و سیاه کردن روزنامه‌ها و فتوا جمع کردن از روشنفکران خود فروخته خبری نیست.

دیگر عرق میهنپرستی سلطنت طلبان، ساواکیها، سفیهان، نادانان و نیاموختگان از تاریخ و تجربه گل نمی‌کند. دیگر کسی از این فرومایگان از رهبر کلشان نمی‌پرسد که چرا با اشاره انگشت رامسفلد خفقان گرفته است.

چگونه می‌شود به رهبر نوکر صفتی اعتقاد داشت که گماشته بیگانه است و هنوز شکنجه‌گران و قاتلان زمان پدرش دور بر او را گرفته و مشاور وی هستند و وی آنها را با نام نشان به مردم معرفی نمی‌کند. صورت اموال دزدی خود و بستگان و پیروانش را بر ملا نمی‌کند. آیا چنین موجوداتی قابل اعتماد هستند. هرگز! توبه گرگ مرگ است. ننگ بر آنها.

## زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

شعبان بی‌مخ...

بدرستی وی را تحقیر می‌کردند به قهرمانی بدل شد که با دارو دسته رجاله‌اش با شاه عکس دستجمعی گرفت که سازمان افسری حزب توده ایران آن عکس را منتشر کرد. شعبان بی‌مخ در مصاحبه خود از این سند تاریخی نام نمی‌برد. این "قهرمان ملی" با چاقو راه افتاد و برای کسب و کارش دیپلم چاقوئی می‌گرفت، فیزیک را پزیزیک می‌نامید و برای آن نمره ۵۰ الی ۱۰۰ تقاضا می‌کرد. جامعه‌ای را مجسم کنید که چاقوکشی برای رفقای چاقوکشش راه بافتد و از فرهنگیان شرافتمند این کشور با تهدید تقاضای نمره و دیپلم کند. برای چاقوکشان توصیه نامه بدهد تنظیم کنند و چون سواد ندارد زیرش انگشت بزند. و آنوقت در آن فضای رعب و وحشت دیپلمه‌های سفارشی و شعبان بی‌مخی بعنوان سند دارا بودن مخ به جبران خدمات در کودتا صادر شود. با زبان و قلم آقای وزیر می‌توان آنرا مبارزه با بروکراسی و عیاری جا زد ولی به زبان همه فهم باین کار تهدید و ارعاب و شانتار نام می‌نهند. امروز آقای وزیر دیگر در بین سلطنت طلبان نیست که برایشان لایحه دفاعی بنویسد، کیهان لندن را به دستگاه شستشوی مغزی و سانسور حقایق و جعل اخبار و تاریخ بدل کند. شعبان بی‌مخ که بین مردم به شعبان تاجبخش معروف شده بود در تاریخ ایران بی‌مخ می‌ماند زیرا شاهپرست است و شاهپرستی در قرن بیستم و بیست یکم نشانه بی‌عقلی و بیمخی و نه نشانه "دموکراتیک" است. این حقیقت قابل فهم را آقای هوشنگ وزیری بنا بر منافعی که از آن دفاع می‌کرد و مامور اجرای آن بود هرگز نفهمید و نخواست بفهمد. حمایت وی از سلطنت طلبان که آخر سر به حمایت از دستگاه ولگردان، دوره گردان و چاقوکشان رسید بهترین سند برای داوری و نه پیشداوری در مورد این قماش است. برای آنکه تاریخ رعب و وحشت ۲۸ مرداد تکرار نشود، برای آنکه از تاریخ سیاه آن دوران بی‌آموزیم خوب است که کارنامه‌های این مردودشدگان تاریخ ایران را بشکافیم. حزب کار ایران (توفان) این وظیفه طبقاتی و ملی خویش را انجام می‌دهد.

قضاوت تاریخ ایران قضاوت کیهان لندن نیست که سرشار از دروغ است، قضاوت آن مرمی است که شعبان بی‌مخها از ترس آنها فرار کردند و هنوز هم از ترس آنها پنهانند. قضاوت آن مردمی است که در سال ۱۳۳۹ باشگاه‌اش را در جنب پارک شهر آتش زدند و نفرت خویش را از شاه و اعوان انصار مدرن و لائیکش بیان داشتند.

\*\*\*\*\*

بورژوازی ملی...

حساب می‌آوریم حق خود چه در حال و چه در گذشته می‌دانستیم و می‌دانیم. نشریه "توفان" ارگان "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" در شماره ۱۱ خود در

تیرماه سال ۱۳۴۷ در مقاله "نماینده بورژوازی ملی" ماهیت "جبهه ملی ایران" را از نظر علمی مورد بررسی قرار داد و در مورد ماهیت سرمایه‌دارانه آنها نوشت:

"...اگر جبهه ملی مورد علاقه بخشی از توده مردم قرارگرفت بآن علت بود که شعارهای ضداستعماری بورژوازی ملی ایران را مطرح می‌ساخت و این شعارها با منافع طبقات و قشرهای زحمتکش ایران نیز منطبق بود. ولی در وراء این شعارها جبهه ملی نمیتوانست وجه مشترکی بین خود و طبقات و قشرهای زحمتکش بیابد. در دورانی که جبهه ملی در حکومت بود ملی کردن صنعت نفت را بدرستی در سرلوحه برنامه خود گذاشت. اما در همین مدت از اقدام جدی در راه بهبود وضع زحمتکشان ایران خود داری کرد و حتی مطالبات آنها را با سرکوبی شدید روبرو ساخت برای این مطلب میتوان چند مثال آورد:

پیش از آنکه دولت ملی دکتر مصدق سرکار بیاید یعنی در سال ۱۳۲۹ واردات ایران ۶/۲۴۳ میلیون ریال و صادرات آن ۳/۴۹۴ میلیون ریال بود ولی در سال ۱۳۳۲ یعنی پس از دو سال و نیم حکومت مصدق واردات تا ۵/۳۲۴ میلیون ریال پائین آمد و صادرات تا ۸/۳۱۸ میلیون ریال بالا رفت یعنی صادرات تقریباً دو نیم برابر شد. این به آن معنی است که دولت دکتر مصدق باقتصاد ایران که در دست بورژوازی ملی است خدمت کرد و موجب تقویت بورژوازی ملی ایران شد. ولی در همین مدت، شاخص هزینه زندگی که در سال ۱۳۲۹ به نسبت سال ۱۳۱۵، ۷۸۴ بود در سال ۱۳۳۲ تا ۹۱۲ بالا رفت یعنی سطح زندگی زحمتکشان ایران تنزل کرد، بطور کلی تقویت بنیه مالی دولت که برای مقاومت در برابر امپریالیستها امری ضروری بود در درجه اول از قیل طبقات استثمار شونده عملی میشد نه از قیل طبقات ملاک و بورژوازی. اینکه در روزگار حکومت جبهه ملی اعتصابات متعددی روی داد و متاسفانه اکثراً با قوای مسلح روبرو شد از اینجا سرچشمه میگرفت.

در عرصه بین‌المللی نیز جبهه ملی نظر علمی و پرولتری نداشت و اگر چه با استعمار انگلستان مبارزه کرد این نکته را در نیافت که استعمار امری اتفاقی و تصادفی و وابسته باین یا آن رجل سیاسی نیست بلکه از ماهیت رژیم امپریالیستی سرچشمه میگیرد و هر دولت امپریالیستی بدون تردید دولت استعماری نیز هست. دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در موقع صحبت از نمایندگان انگلستان گفت "هر دولتی خوب دارد، بد دارد" و بعقیده او ژنرال کاکس مامور استعماری انگلستان بود و کلنل فرایزر و سر پرسی لرن (وزیر مختار انگلستان در ایران) حامیان استقلال ایران بود. بعقیده او دولت آمریکا دولتی آزادی خواه است و نمایندگان امپریالیسم آمریکا نظیر ترومن، هرینمن، ماگگی (که دکتر مصدق او را برادر خود مینامید)

میتوانند در مبارزات ضد استعماری خلق ایران یارو یاور وی باشند.

جبهه ملی در اثر ماهیت طبقاتی خود جبهه پرولتاریائی جهانی را نمیشناخت و از آن احتراز میجست. دکتر مصدق در مجلس شانزدهم انقلاب کبیر چین را که موجب رهائی ششصد-هفتصد میلیون انسان از قید استعمار و استثمار گردید "تراژدی چین" نامید و اظهار تاسف کرد که دولت کره جنوبی (دولت مرتجع و دست نشانده آمریکا) "فدای تجاوزات کمونیست" شده است.

بدیهی است که این گونه قضاوتها هیچ نسبتی با نظریات پرولتری و حتی دموکراتیک ندارد..."

این قییل اشتباهات بود که به نابودی کامل سلطنت، دربار پهلوی و قطع دست کامل امپریالیسم منجر نگردید و نمی‌توانست بگردد. پنجاه سال پس از این تجربه باید شناخت خویش را از امپریالیسم و ارتجاع سلطنت افزایش دهیم، نوکران رنگارنگ امپریالیستها، صهیونیستها را در ایران بشناسیم و بدانیم که مکی‌ها، بقائیه‌ها، خلیل ملکها، حائری زاده‌ها، سرلشگر زاهدیه‌ها، سومکاکیها و... توسط ارتجاع ساخته و پرداخته می‌شوند تا نقش خویش را در آتیه ایفاء نمایند، قهرمانان بیکاره و یا خرابکار در مبارزه علیه آخوندها بیکاره مانند قارچ یکشبه سر بلند می‌کنند و به "قهرمانان ملی" بدل می‌شوند. رسانه‌های گروهی جهان و دوربینهاشان بروی آنها خیره می‌گردد. و

یکشبه احمد شلبي‌ها با سابقه مبارزاتی زاده می‌گردند تا نهضت آتی ایران را نیز به فتلگاه ببرند. فقط حزب یکپارچه طبقه کارگر ایران است که با مسلح بودن به دانش طبقاتی مارکسیسم لنینیسم قادر است این تلاشها را خنثی کند و از هم اکنون در پی بدل فنهای دشمنان مردم ایران باشد. تجربه پنجاه سال گذشته باید کمونیستهای با مسئولیت را بخود آورد. ما از همه مارکسیست لنینیستها دعوت می‌کنیم که با آموزش از این تجربه به حزب کار ایران (توفان) بپیوندند.

\*\*\*\*\*

## دروغ مصلحت آمیز در جامعه باز سرمایه

از قدیم و ندیم گفته‌اند که دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه‌انگیز.

این پند بزرگ تاریخ را بورژوازی و نمایندگان بزرگ سرمایه‌داری در جامعه بازشان خوب بخاطر سپرده‌اند. رسانه‌های گروهی آنها که با آخرین دستاوردهای فنون بشری در شستشوی مغز مجهزند این آزادی و حق طبیعی و دموکراتیک و در عین حال این خوشبختی بزرگ را در اختیار اکثریت مردم گذاشته‌اند که پس از پشت سر گذاشتن مشغله توانافسرای روزانه دروغ دیروز را با ریاکاری و دروغ امروز مقایسه کنند و از این حق دمکراتیک و بزه سراپا غرق لذت شوند.

# جنايات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

شعبان بی‌مخ...

دست دراز شده سازمانهای جاسوسی عمل می‌کرد. مهم این نیست که از ۱۹ میلیون دلار سازمان "سیا" که وقت تعویض آنرا نیز نداشتند و پرداخت نقد آنرا در دست چاقوکشان می‌دیدید چه مقدارش به جیب رجاله‌ای بنام شعبان بیمخ ریخته شده است. مهم این نیست که وی در روز ۲۸ مرداد در زندان بود یا نبود، مهم آن است که شعبان بی‌مخها، دستجات وی نظیر امیر مویورها، رمضان یخی‌ها، طیب‌ها و نظایر آنها سازمان داده شده بودند تا بر خلاف مصالح یک ملتی اقدام کنند، آنها مزدوران و جیره موجب بگیران استعمار کهنه و نو بودند. در این متن است که می‌شود تاریخ را علمی بررسی کرد. ولی سلطنت طلبان چکار می‌کنند. طبق معمول به جعل تاریخ ایران مشغولند.

آنچه را که سلطنت طلبان خجالت می‌کشیدند بر زبان بیاورند و از شعبان بی‌مخ تشکر کرده و آخر عمری از وی تجلیل کنند سردبیر سابق کیهان لندن سلطنت طلب با قلم خودش و اما بدون شرم و حیا به انجام رسانید. هوشنگ وزیری در حمایت از چاقوکش و عنصر منفوری بنام شعبان بی‌مخ ستونهای چندی از کیهان لندن را پر نمود که گویا صفت "بی‌مخی" که مردم میلیونی ایران به حق به این عنصر منفور یعنی به شعبان جعفری نسبت دادند و می‌دهند یک پیش داری صرف است. بر عکس شعبان جعفری نه تنها یک‌دوره که خیلی هم مخ دارد و دلیلش هم آنکه شاهپرست است. برای هوشنگ وزیری هر کس شاه پرست، هوادار کودتای خائنه ۲۸ مرداد، استعمار انگلیس، حامی قرارداد کنسرسیوم نفت، دوست تروتسکی و دشمن سوسیالیسم و لنین و استالین باشد عاقل است. گفتار وی شبیه گفتار رئیس اف. بی. آی آمریکا آقای هوور در سالهای پس از جنگ جهانی دوم است که می‌گفت کمونیسم یک نوع بیماری است، کمونیستها بیمارند، اپیدمی‌اند باید آنها را در قرنطینه گذاشت و درش را بست. زیرا آدم با عقل و سالم که کمونیست نمی‌شود. وزیری هم همین را می‌گوید. کمونیستها بی‌عقلند زیرا شاه نمی‌خواهند ولی آقای شعبان جعفری که گویا از طایفه عیاران و همتراز یعقوب لیث صفار است، و با قهرمان داستان صادق هدایت یعنی "داش آکل" مقایسه شده و هم وزن یوربای ولی به حساب می‌آید، کاملاً عقل دارد. وزیری بعنوان وکیل مدافع شعبان بی‌مخ بمیدان می‌آید و می‌نویسد: "در پیشداری‌ها شعبان جعفری (بخوانید بی‌مخ - توفان) در زمره چماق‌داران یا قداره بندانی بود که حکومتها برای خاموش کردن صدای مخالف بلند می‌کردند و بر سر حریف می‌کوبیدند. چماق و قداره که خود فکر و ابتکاری ندارند، وسیله‌اند. ولیکن با خواندن این کتاب ما با چهره‌ای روبرو می‌شویم که اهل فکر است، ابتکار دارد و به پیامدهای نیک یا بد کارهایی که می‌کند،

گهگاه به نحو حیرت آوری آگاه است. در مثل می‌گوید "برعکس نهند نام زنگی کافور" یا باصطلاح عامیانه "به کج می‌گویند: زلف علی".

بزعم کیهان لندن شعبان جعفری در زمره چماق‌داران و قداره بندانی نبوده است که ابزارند و برای خاموش کردن صدای مخالفان از جانب رژیمهای دیکتاتوری و منفور بکار گرفته می‌شوند. اینها همه‌اش اتهام است. بزعم ایشان چاقوکشان میدانی و بی‌مخها به دامن کاشانی و خمینی رفتند و با مخها و عیاران و جوانمردان به نزد شاه آمدند. اینکه چاقوی این "عیاران" شکم دکتر حسین فاطمی را درید، ناشی از امدهای غیبی بوده است و دست شعبان بی‌مخ جنایتکار در کار نبوده است و اینکه چاقوکشی با جیب در ورودی خانه نخست وزیر قانونی ایران دکتر مصدق را از جا می‌کند و بخاطر این اقدام کودتاگرانه دستگیر می‌گردد و به محاکمه کشیده می‌گردد ناشی از گردنکشی و رجاله‌گری و قلمچماقی و بی‌مخی وی نیست ناشی از مخ داشتن وی است. ناشی از آن است که وی یعقوب لیث صفار است، قهرمانی است در زمره داش آکل و پوریای ولی. شعبان بی‌مخ که متحد آقای هوشنگ وزیری است مورد لطف و عنایت وی قرار گرفته و در قلمفرسائی ایشان چنین تصویر می‌شوند: "کسانی که به هر دلیلی با شاه فقید ایران دشمنی داشتند، شعبان جعفری را به عنوان چماق‌دار یا چاقوکشی معرفی می‌کردند که نیرومندترین عضو بدن او بازوهایش و ناتوانترین عضو مغز اوست - اگر اصولاً می‌پذیرفتند که مغزی دارد.

ولیکن نکته سنجی و سرعت انتقال این مرد باید به همه کسانی که اسیر چنین پیشداوریهای دربار او شده‌اند، درس بیاموزد. هنگامیکه او را برای محاکمه به دادگاه نظامی می‌برند، نگاه می‌کند، می‌بیند که عکس شاه در بالا، در پشت سر رئیس دادگاه به دیوار نیست، می‌گوید دادگاه نظامی را به رسمیت نمی‌شناسد. چون عکس شاه از آن غایب است. روز دیگر عکس را می‌آورند باز هم می‌گوید دادگاه را به رسمیت نمی‌شناسد. این بار چرا؟ می‌گوید چرا روی میز رئیس دادگاه پرچم ایران نیست؟ پرچم را هم می‌آورند."

همین گفتار آقای هوشنگ وزیری را می‌توان با تغییر نامها طوری دیگری تدوین کرد. مثلاً اگر روزی آقای رفسنجانی قلم آقای وزیری را بر می‌داشت و در باره قهرمانی یار و یاور شعبان بی‌مخ یعنی آقای طیب رضائی میدان بارفروشان که نخست متحد شاه و کاشانی و زاهدی و شعبان بی‌مخ و سپس متحد خمینی شد قلمفرسائی می‌کرد، از همه چاقوکشان و قداره بندان حزب اللهی، سواران یعقوب لیث صفار می‌ساخت، طیب را به عرش اعلی می‌رسانید و همین کلمات را در مورد متحدین دیروز شعبان بی‌مخ بیان می‌کرد. حقیقت این است که شعبان بی‌مخ، رمضان

یخی، آجان قزی، ملکه اعتضادی، با زهرا خانم، طیب، رفیق دوست، ده نمکی، حاجبخشی، ماشاءالله قصابها و سایر قوادان و چاقوکشان اسلامی فرقی ندارند و از خانواده واحدند. هوشنگ وزیری کتابی در حمایت از شعبان بیمخ بعنوان یک سند تاریخی می‌خواند و تمام نتیجه‌گیری‌اش از این اثر این است که شاه و شاهپرستان و شعبان بی‌مخها را در کف حمایت خود قرار دهد.

شعبان بی‌مخ زندگیش را مدیون شاه نیست مدیون دکتر محمد مصدق است که می‌خواست قانوناً وی را محاکمه کرده و در صورت اثبات جرم به زندان بیفکند. وقتی با دستگیری شعبان بی‌مخ بعلت تحریب عمد و توطئه گرانه در خانه مسکونی نخست وزیر قانونی یک کشور و آنهم بقصد ترور وی به مصدق مراجعه کردند که با وی چکار کند، اظهار داشت به قانون مراجعه کنید و مطابق قانون با وی عمل نمایید.

اینکه شعبان بیمخ در دادگاه بقول آقای هوشنگ وزیری همه مخش را روی دایره ریخته و به عوام‌الناس نشان داده است که مخ دارد، همان نیز از تصدق دوران حکومت قانون در زمان مصدق است که امکان زنده ماندن را به وی داده است. اگر در زمان شاه بود که تکه بزرگش گوشش بود. در زمان کودتا که همه می‌دانند دادگاهها در بسته بود و دسته دسته میهنپرستان را به سینه دیوار می‌گذاشتند. کدام دادگاه نظامی در ایران زمان شاه علنی بوده است؟ بکدام متهمی اجازه می‌دادند برای مطالب چنین پیش پا افتاده نظیر حضور تمثال شاه که مردم در آن زمان برایش تره هم خورد نمی‌کردند و فقط هدف تخم مرغ گندیده و گوجه فرنگهای پوسیده در سینماهای ایران بود و معروف به سر خر بود، رجاله بازی در آورد. هوشنگ وزیری از محاکمه شعبان بیمخ باین نتیجه منطقی نمی‌رسد که بر آزادیهای از دست رفته و دموکراسی سرکوب شده با چاقوی ضامن دار همین شعبان بی‌مخها دل بسوزاند، و اشک بریزد، بلکه برای خاطیان، متجاوزین، چاقوکشان، قوادان دل می‌سوزاند و آن‌ها را قهرمان ملی می‌نمایاند. حقیقتاً نیز شعبان بی‌مخها قهرمانان سلطنت طلبان‌اند.

کشوری را مجسم کنید که یک چاقوکش و ولگرد و باجگیر محله با جیب در خانه نخست وزیر قانونی و مورد حمایت ملتی را از جای بکند، با وی چه می‌کردند. در ممالک اروپائی آنها را القاعده می‌نامند، تروریست هستند و فوراً با یک گلوله به زندگی طفیلگرانه آنها خاتمه می‌دادند. مصدق این کار را نکرد، می‌خواست قانون را در مملکت بی‌قانون دوران شاه حاکم کند، باید به بد یا نیک از همین شعبان بی‌مخها شروع می‌کرد تا مکتبی برای آیندگان گردد و این اقدام جان شعبان بیمخ را نجات داد. و آنوقت چاقوکش بی‌ارزشی که مردم .... ادامه در صفحه ۱۰

**دین افیون توده‌هاست**

Workers of all countries unite!

**TOUFAN**

**توفان**

Central Organ of the  
Party of Labour of Iran

Nr. 44 - Nov. 2003

## جبهه ملی نماینده بورژوازی ملی

از زاویه راست، از دیدگاه حمایت از امپریالیسم و دربار ننگین پهلوی به دکتر مصدق حمله کرده و تحت نام انتقاد از وی به تخطئه نهضت ملی ایران مشغولند. این منتقدین انتقاد خود را نه بر اساس تفحص و تحقیق بلکه مبتنی بر اعتقادات از پیش داشته می‌کنند. آنها حامی امپریالیسم و شاه هستند و از دیدگاه طبقاتی که دارند یعنی از دیدگاه ارتجاع زمان و امپریالیسم، نهضت ملی ایران را بزیر ضربات انتقاد می‌گیرند. نادانی آنها نادانی نسبت به حقایق تاریخی، فاکتها، داده‌ها، اسناد نیست دانائی به منافع طبقاتی خود است. حزب کار ایران با این منتقدین حامی امپریالیسم و ارتجاع، حامی اسارت مردم ایران و سخنگوی کمپانیهای نفتی و مظفر بقائی و خلیل ملکی و آیت الله کاشانی کاری نیست. و آنها را در طی مقالاتی افشاء خواهد کرد حزب ما لیکن خود منتقد دکتر مصدق علیرغم خدمات برجسته وی است و این انتقادات را از زاویه چپ، از زاویه تعمیق جنبش و آموزش از آن در آینده طرح می‌کند تا جنبش مردم ایران در آینده براتر گردد و بتواند از افتادن به دست اندازها و دامهایی که بر سر راهش گذارده‌اند پرہیز نماید. طبیعتاً از این نقطه نظر انتقاد به نظریات دکتر مصدق علیرغم احترامی که برای وی قایل هستیم و وی را از فرزندان خلق ایران به

ادامه در صفحه ۱۰

## شعبان بی‌مخ قهرمان ملی سلطنت طلبان

پور شیرازی این خبرنگار جسور ضد دربار را در زندان پس از شکنجه‌های فراوان آتش زدند، کاتوزی و کیل خوشنام دادگستری را از بلندی خانه‌اش به بیرون پرت کردند بطوریکه مغزش متلاشی شد. چاقوکشی را بنام "مردم همیشه در صحنه" اعزام کردند تا شکم دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه قانونی ایران را ببرد و آنها در زمانی که وی در حفاظت مامورین فرماندار نظامی پس از دستگیری قرار داشت. امنیت فاطمی امنیت شاه نبود. وقتی کسی می‌خواهد تاریخ نویس علمی و منتقد مسئول باشد و ادای مسخره و مد روز شده "دموکراسی" را در نیآورد، وقتی کسی می‌خواهد به نسل آینده ایران آموزش دهد و زمینه کار تحقیقاتی وی را فراهم آورد، وقتی کسی می‌خواهد حقایق تاریخ را بر ملا کند، باید به نقش شعبان بی‌مخ در متن حوادث کودتای ۲۸ مرداد نظر افکند. شعبان بی‌مخ روی هوا وجود خارجی ندارد، شعبان بی‌مخ شعبان بی‌مخ است زیرا پا در زمین و نقش در کودتای ۲۸ مرداد داشته است. بهمین جهت مردم ایران محقانه وی را بی‌مخ توصیف کرده‌اند. شعبان بی‌مخ از طایفه عیاران که بعنوان سمبل جوانمردی و عتوفت و پر مغزی معرفی شود، خارج از متن تاریخی نقش خائنانه و جنایتکارانه وی است. این اقدام گردآوری حقایق نیست سرشار از مطالب نامربوط و حادثه نگاری دلخواه است. مهم این نیست که این چاقوکش شخصاً چاقو را به شکم دکتر حسین فاطمی فرو کرده است یا خیر، مهم این نیست که چماق شخص وی شخصاً بر سر کمونیستها و جبهه ملی‌ها فرود آمده است، یا خیر، مهم این نیست که تاتر سعدی را وی راساً آتش زده است یا خیر، مهم این نیست که در آن روزهای تاریک تاریخ ایران در هلهله قیافه‌های خوف انگیز رجاله‌های چماق بدست در میدان مخبرالدوله شخص شعبان بی‌مخ نیز حضور داشت یا خیر و دست وی شخصاً به خون چند نفر آلوده شده است یا خیر، مهم آنست که وی بانی دستگاه چاقوکشان سلطنت طلبی است که امروز ما از آنها بنام لباس شخصیها، دهنمکیها و نظایر آنها نام می‌بریم. وی مخترع و مبتکر نوعی عامل فشار غیر نظامی و ترور خیابانی، عامل نقض امنیت و ایجاد رعب و وحشت در جامعه ایران است که چون ..... ادامه در صفحه ۱۱

"من نمی‌دانم منظورتان از زندانی سیاسی چیست. در قوانین ایران جرم سیاسی تعریف نشده و از لحاظ دستگاه قضائی ارتش زندانی سیاسی مفهوم ندارد... شاید منظورتان کسانی هستند که بر ضد امنیت کشور یا بر ضد اساس حکومت جرائمی مرتکب شده‌اند و یا داخل دستجاتی با مرام و رویه اشتراکی بوده و در دادگاههای نظامی محکومیت نظامی حاصل کرده‌اند."

(نقل از اظهارات آزموده دادستان ارتش و رئیس محاکمات ارتش در پاسخ خبرنگار نشریه کیهان در پس از کوتای ۲۸ مرداد. دادستانی که به اعتراف خودش فاقد هرگونه تخصص قضائی بود و باین علت حاضر نشده بود در زمان حکومت دکتر مصدق مسئولیت قضائی عهده‌دار شود).

این منطق خلخالی در زمان شاه بود. و بر همین اساس با تکیه بر قدرت ستاد ارتش و لومین پروتاریا که همان ولگردها و چاقوکشانی از نوع شعبان بی‌مخ بودند امنیت شاهنشاهی و آریامهری را بر کشور حاکم کردند و قانون اساسی این دستاورد انقلاب خونین مشروطیت را بنام نامی اعلیحضرت همایونی و در زیر سر نیزه کودتا عوض نمودند. شاه نقش خامنه‌ای را بعهده گرفت و نمایندگان فرمایشی در مجلس فرمایشی موسسان (بخوانید خیرگان کنونی - توفان) به تشکیل مجلس مردود شده سنا - دست آورد محمد علی میرزا - رای دادند و حق انحلال دو مجلس را به ولی فقیه وقت یعنی محمد رضا شاه تفویض کردند. حقی که تا با امروز نیز در آن قانون اساسی بر قوت خود باقی است. اصل ولایت فقیه سلطنتی. اصلی که سلطنت طلبان هرگز نافی آن نیستند و صلاح می‌دانند آنرا مسکوت بگذارند، اصلی که دستاورد کودتای خائنانه ۲۸ مرداد است عمال کودتا به جنایتی نبود که دست نزنند. کریم

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت، [www.toufan.org](http://www.toufan.org) نشانی پست الکترونیکی [toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

سخنی با خوانندگان: نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست

همگان برسانیم.  
آدرس

TOUFAN حساب بانکی  
POSTBANK Hamburg  
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600  
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

TOUFAN  
POSTFACH 103825  
60108 FRANKFURT  
GERMANY

## پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران